

تفسير أحمد

سورة الحشر

پاره ۲۸

ترجمه و تفسیر سورة «سورة الحشر»

امین الدین « سعیدی - سعید افغانی »

چاپ اول ۲۰۲۰ ©

دیزاین: الحاج محمد شاه (ایمان) سویدن

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
به نام خدای بخشاینده و مهربان

سورة الحشر

سورة الحشر در مدینه نازل شده و دارای بیست و چهار آیه و سه رکوع می باشد.

وجه تسمیه:

این سوره بدان جهت «حشر» نامیده شد که خداوند متعال در آن فرموده است: «هُوَ الَّذِي أَخْرَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ دِيَارِهِمْ لِأَوَّلِ الْحَشْرِ» (سورة الحشر: 2) مراد از حشر: گردآوری اولیای است که یهود در آن از مدینه به سوی شام اخراج شدند. این سوره، «سورة بنی نضیر» نیز نامیده می شود زیرا دربرگیرنده داستان کوچ دادن یهود بنی نضیر از مدینه منوره است.

شان نزول این سوره:

1057- بخاری از ابن عباس (رض) روایت کرده است که: سورة انفال در بارة غزوة بدر و سورة حشر در مورد «بنی نضیر» نازل گردیده است. (بخاری 4882).
همچنان ابن عباس (رض)، مجاهد و غیر ایشان روایت کرده اند که: چون رسول الله صلی الله علیه وسلم به مدینه هجرت کردند، با طایفه بنی نضیر عقد صلح و متارکه بسته و عهد و پیمان دادند که با آنان نجنگند، آنان نیز تعهد سپردند که با رسول اکرم صلی الله علیه وسلم نجنگند ولی آنان عهد خود را شکستند پس الله تعالی عذاب بی برگشت خود را بر آنان فرود آورد و رسول الله صلی الله علیه وسلم آن ها را از دژهای استوارشان بیرون کشیده و از مدینه بیرون راندند پس گروهی از آنان به سوی منطقه «اذرعات» شام که سرزمین «محشر» است کوچیدند و گروهی به سوی خیبر رفتند... تا به آخر این داستان که تفصیل آن در این سوره مبارکه می آید.

نام های سوره:

این سوره بنام سورة الحشر و سورة بنی النضیر یاد می گردد.

علت نامگذاری آن:

«سورة الحشر» و «سورة بنی النضیر»؛ این نام ها از آیه دوم این سوره برگرفته شده که در آن از «حشر» یعنی گردآمدن مسلمانان برای تبعید یهودیان «بنی نضیر» سخن گفته شده است.

تعداد آیات، کلمات، وحروف این سوره:

تعداد آیات سورة حشر به بیست و چهار آیه می رسد. تعداد کلمات آن به چهار صد و چهل و پنج کلمه (لازم به تذکر است که در مورد عدد کلمات اقوال علماء اختلافی بوده) و تعداد حروف آن به هزار و نه صد و سیزده حرف می رسند (که نظریات اختلافی در مورد عدد حروف قابل بحث است).

فضیلت آن:

ثعالبی درباره فضیلت این سوره از ابن عباس (رض) نقل می کند که رسول اکرم صلی الله علیه وسلم در این حدیث شریف فرمودند:

«من قرأ سورة الحشر لم يبق شيء من الجنة والنار والعرش والكرسي والسموات والأرض والهوام والرياح والسحاب والطير والدواب والشجر والجمال والشمس والقمر والملائكة إلا صلوا عليه واستغفروا فإن مات من يومه أو ليلته مات شهيداً».

«هر کس سوره حشر را بخواند، چیزی از بهشت و دوزخ و عرش و کرسی و آسمانها و زمین و حشرات و باد و ابر و پرندگان و خزندگان و درختان و کوهها و آفتاب و ماه و فرشتگان، باقی نمی‌مانند مگر این‌که بر او درود می‌گویند و برایش آمرزش می‌خواهند پس اگر در همان روز یا شبش بمیرد، شهید مرده است».

همچنین در حدیث شریف به روایت انس رضی الله تعالی عنه آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «هر کس آخر سوره حشر: «لَوْ أَنزَلْنَا هَذَا الْفَرْعَانَ عَلَى جَبَلٍ» (سوره الحشر: 21) را تا آخر آن بخواند و در همان شب بمیرد، شهید مرده است».

همچنین در حدیث شریف آمده است: «هر کس صبح هنگام سه بار بگوید: اعوذ بالله السميع العليم من الشيطان الرجيم، آن‌گاه سه آیه آخر سوره حشر را بخواند، خداوند متعال برای او هفتاد هزار فرشته را مؤکل می‌کند تا بر او تا آن‌گاه شام میشود، درود بگویند و اگر در همان روز خویش بمیرد، شهید مرده است و هرکس آن را در شامگاه بخواند، نیز همچنین است».

محتوی و موضوعات:

سیرت نویسنده شهیر جهان اسلام محمد بن اسحاق بن یسار می‌فرماید که: سوره ی حشر کلاً در باره قبیله بنی نضیر نازل شده. حتی اینکه حضرت ابن عباس (رض) سوره حشر را سوره ی بنی نضیر مسمی نموده است. (تفسیر ابن کثیر)

بنی نضیر یکی از قبایل یهودی بودند که در قلعه‌هایی مستحکمی در اطراف شهر مدینه زندگی بسر می‌بردند و بعد از ورود اسلام به مدینه منوره این قوم به مخالفت و دشمنی پیامبر صلی علیه وسلم اقدام نمودند. دشمنی آنان چنان با قوت بود که حتی دسیسه قتل رسول الله صلی الله علیه وسلم را طراحی نمودند. روزی که پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم غرض حل و فصل موضوعی به قریه یهودان تشریف برد و در کنار قلعه‌های بنی نضیر رسید، بنی نضیر با طرح توطیه میخواستند، که از بالای قلعه سنگی را بر سر او بیندازند، پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم از این تصمیم شوم آنان مطلع شده، بلافاصله به مدینه برگشت و پیغام داد که چون شما پیمان شکنی کردید و دسیسه قتل مرا طرح ریزی کردید بناً باید در ظرف ده روز از مدینه خارج شوید. اگر شما در مدت این ده روز خارج نشوید کشته خواهید شد.

محتوای کلی سوره حشر را می‌توان در شش بخش عمده خلاصه و مورد تعریف قرارداد. در **بخش اول** که تنها يك آیه است و مقدمه‌ای برای مباحث مختلف این سوره محسوب می‌شود سخن از تسبیح و تنزیه، عمومی موجودات در برابر الله تعالی عظیم و حکیم است. (تنزیه: عبارت است از دور بودن خدای تعالی از اوصاف بشر. (از تعریفات جرجانی). و یا تنزیه: (کسی را از عیب و آلائش دور کردن، پاک و بی آلائش دانستن

- 1- (مصدر) دور کردن از عیب و آلائش کسی را پاک و بی آلائش دانستن.
- 2- (اسم) پاکی طهارت پاکدامنی. جمع: تنزیهات. یا تنزیه و تشبیه. پاک داشتن و مانند کردن (خدای را).

در **بخش دوم** که از آیه دوم تا آیه دهم (مجموعاً نه آیه) است که ماجرای درگیری مسلمانان را با یهود پیمان شکن مدینه را مورد بحث قرار داده است.

در **بخش سوم** که از آیه یازدهم تا هفدهم را تشکیل می دهد، در مورد داستان منافقان مدینه، بحث نموده که با یهود در این برنامه همکاری نزدیک داشتند.

بخش چهارم که از چند آیه بیشتر نیست، مشتمل بر يك سلسله اندرزها و نصایح کلی نسبت به عموم مسلمانان است و در حقیقت به منزله نتیجه گیری از ماجراهای فوق می باشد.

بخش پنجم که فقط يك آیه است (آیه بیست و یکم) توصیف بلیغی است از قرآن مجید و بیان تأثیر آن در پاکسازی روح و جان.

و بالاخره در **بخش ششم** که آخرین بخش این سوره است و از آیه بیست و دوم شروع و به آیه بیست و چهارم ختم می شود، قسمت مهمی از اوصاف جمال و جلال الله تعالی و اُسماء حسناى او را بر می شمارد که به انسان در طریق معرفه الله كمك شایان می کند.

تاریخ و فضای نزول:

حضرت بی بی عائشه (رض) می فرماید: غزوه بنی النضیر که جنگ با طائفه ای از یهود بنام بنی النضیر بوده، درست شش ماه پس از واقعه جنگ بدر اتفاق افتاده است و جایگاه قوم بنی النضیر در اطراف مدینه بوده و پیامبر صلی الله علیه وسلم آن ها را محاصره نمود تا این که حاضر شدند جلای وطن کنند و از اطراف مدینه خارج گردند. پیامبر دستور فرمود: اینان فقط مقداری شتر و اثاثیه با خود حمل نمایند و نیز دستور داد که به هیچ وجه اسلحه با خود همراه نداشته باشند و خداوند در باره آن ها این سوره و آیه را نازل فرمود. (حاکم المستدرک)

ولی حضرت ابن عباس می فرماید که: سوره انفال در باره جنگ بدر نازل شده، طوریکه سوره حشر در باره جنگ بنی النضر نازل گردیده است (صحیح البخاری)

فضای نزول:

سوره حشر در فضای غزوه بنی النضیر و بعد از آن جنگ نازل شده است، این سوره به داستان یهودیان بنی النضیر اشاره دارد که به خاطر نقض پیمانی که با مسلمین بسته بودند محکوم به جلای وطن شدند. و نیز به این قسمت از داستان اشاره دارد که سبب نقض عهد شان این بود که منافقان به ایشان وعده دادند که اگر نقض عهد کنید ما شما را یاری می کنیم، ولی همین که ایشان نقض عهد کردند، منافقین به وعده ای که داده بودند هم وفا ننمودند. و در ضمن این اشارات مطالبی دیگر نیز در این سوره آمده، و از آن جمله مساله حکم غنیمت بنی النضیر است.

ارتباط سوره حشر با سوره قبلی:

وقتی الله تعالی سوره مجادله را به ذکر حزب شیطان و حزب خدا پایان داد سوره حشر را به شکست دادن حزب شیطان افتتاح نمود و آنچه که به ایشان از زیان و ذلت اخراج و جلا طنی شان رسید، و اینکه خدا اهل ایمان از حزب خودش را یاری می کند.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
به نام خدای بخشاینده و مهربان

سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۱)

آنچه در آسمان ها و آنچه در زمین است، خدا را به پاک بودن از هر عیب و نقصی می ستایند، و او توانای شکست ناپذیر و حکیم است. (۱)

شان نزول آیات 1 – 5:

1058- حاکم به قسم صحیح از ام المؤمنین عایشه ل روایت کرده است: غزوة بنی نضیر (طائفه ای از یهود) در اول ماه ششم بعد از واقعه بدر صورت گرفته است. باغ های خرما و منازل آنان در کرانه مدینه قرار داشت. رسول الله صلی الله علیه وسلم آن ها را محاصره کرد و آنان توافق کردند بارشترهایشان را (به جز سلاح) بردارند و سر زمین مدینه را ترک نمایند. آنگاه در باره آنها آیه **«سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ»** (حاکم 2 / 483) روایت کرده است. اسناد آن حسن است به خاطر زید بن مبارک و باقی اسناد ثقة مشهور هستند. حاکم و ذهبی به شرط بخاری و مسلم صحیح می دانند. «تفسیر شوکانی» 2640 به تخریج محقق.

1059- بخاری و غیره از ابن عمر روایت کرده اند: پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم باغ های خرما ی بنی نضیر را در بویره [منطقه ای است نزدیک مدینه] به آتش کشید و بعضی درخت ها را قطع کرد.

پس الله تعالی آیه: **«مَا قَطَعْتُمْ مِنْ لَبَنَةٍ أَوْ تَرَكْتُمُوهَا»** را نازل کرد. (صحیح است، بخاری 4031 و 4884، مسلم 1746، ابوداود 2615 ترمذی 3302، نسائی 593، ابن ماجه 2844 و «تفسیر شوکانی» 2643 تخریج محقق.)

1060- ابویعلی با سند ضعیف از جابر (رض) روایت کرده است: رسول الله به مسلمانان اجازه داد که بعضی درخت های خرما را قطع نمایند، و پس به شدت از این کار ممانعت کرد. گفتند: ای رسول خدا! آیا ما بر اثر قطع درخت ها و ترک آن کار گناهکار می شویم، پس خدا آیه: **«مَا قَطَعْتُمْ مِنْ لَبَنَةٍ أَوْ تَرَكْتُمُوهَا»** را نازل کرد. (ضعیف است، ابویعلی 2189. هیثمی در «مجمع الزوائد» 7 / 122 می گوید: «ابویعلی از سفیان بن وکیع روایت کرده او ضعیف است» به «تفسیر ابن کثیر» 6700 تخریج محقق نگاه کنید.)

(به غزوة بنی نضیر یهودان به قلعه ها پناه گرفتند. پس به مسلمانان اجازه داده شد که بعضی درخت های خرما ی کنار قلعه های آن ها را قطع نمایند تا ساحه برای نبرد فراخ شود و یا یهودان به خشم آیند و از قلعه ها خارج شوند و جنگ بیرون از قلعه ها صورت بگیرد. مسلمان ها بعضی از درختان آن ها را بریدند و برخی را بجا گذاشتند. پس پیامبر صلی الله علیه وسلم قطع کردن درختان را منع کرد.)

1061- ک: ابن اسحاق از یزید بن رومان روایت کرده است: وقتی که رسول الله صلی الله علیه وسلم در بنی نضیر پیاده شد آنان در دژهای مستحکم و قلعه های استوار متحصن شدند. پیامبر صلی الله علیه وسلم هدایت فرمودند: که بعضی درختان خرما قطع و یا هم آتش زده شود. یهودیان فریاد کشیدند. ای محمد! تو همواره از فساد نهی می کردی

و این قبیل کارها را عیب می‌شمردی پس این کنند و سوزاندن باغ‌ها چیست؟ پس این آیه نازل شد. (طبری 33850 مرسل است.)

1062- ابن جریر از قتاده (طبری 33851 مرسل است.) و مجاهد این روایت را نقل کرده است. (طبری 33852 مرسل است. این‌ها به مجموع قوی می‌شوند.)

هُوَ الَّذِي أَخْرَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ دِيَارِهِمْ لِأَوَّلِ الْحَشْرِ مَا ظَنَنْتُمْ أَنْ يَخْرُجُوا وَظَنُّوا أَنَّهُمْ مَانِعَتُهُمْ حُصُونُهُمْ مِنَ اللَّهِ فَأَتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ بِأَيْدِيهِمْ وَأَيْدِي الْمُؤْمِنِينَ فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ ﴿٢﴾

او ذاتی است که کافران اهل کتاب را در اولین جمع شدن‌شان (علیه پیغمبر اسلام) از سرزمینشان بیرون کرد، شما گمان نمی‌کردید که آنان (از مدینه) بیرون شوند و آنان گمان می‌کردند که قلعه‌هایشان آنان را از (عذاب) الله محافظت می‌کند پس (عذاب) الله از راهی که گمان نمی‌کردند بر آنها وارد شد و در دل‌هایشان ترس و هراس انداخت طوری که با دستهای خود و دست‌های مؤمنان خانه‌های خویش را ویران می‌کردند. پس ای صاحبان بصیرت و آگاهی عبرت بگیرید. (۲)

«مَانِعَتُهُمْ» (بازدارنده)

«حُصُونُهُمْ» (جمع حصن، قلعه‌ها، دژها).

«قَذَفَ» «افکنده».

«فَاعْتَبِرُوا» (عبرت گیرید).

«لَأَوَّلِ الْحَشْرِ»

در آیه مبارکه از تبعید بنی نضیر به نام «اول الحشر» تعبیر بعمل آمده است.

«حشر» به معنای بلندشدن و ایستادن است.

دحیه کلبی صحابی جلیل القدر که در ضمن برادر شیری (رضاعی) رسول الله صلی الله علیه وسلم است در مورد طایفه بنی نضر یهودی در مدینه منوره می‌نویسد:

بنی نضیر اولین طایفه از اهل کتاب بودند که از جزیره العرب کوچانده شدند و آخرین آنها در زمان خلافت حضرت عمر بن خطاب (رض) از آن اخراج شدند. پس در هدف از حشر اول: گردآوری، اخراج و کوچاندن طایفه بنی نضر یهودی از مدینه و تبعیدشان به شام است و مراد از حشر آخر: کوچاندن، جلا وطنی و تبعید یهودیان، آنانیکه که در جنگ خیبر علیه مسلمانان اشتراک ورزیده بودند، از سوی امیر المؤمنین حضرت عمر (رض) دستور یافتند که: از سرزمین جزیره العرب خارج شوند.

همچنان به‌قولی دیگر: هدف از «حشر آخر»، گردآوردن تمام مردم به‌سوی سرزمین محشر در روز قیامت است.

«يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ بِأَيْدِيهِمْ وَأَيْدِي الْمُؤْمِنِينَ» تخریب منازل به دست خود یهودان صورت گرفت، زیرا آنها بخاطر بردن دروازه‌ها و کلکین‌ها با خود، آنها را کشیده و با خود حمل می‌نمودند، همچنان زمانیکه یهودان خود را در قلعه‌های مستحکم محاصره و قلعه بند نمودند، مسلمانان از بیرون برای متأثر کردن آنها تعداد از درخت‌ها و منازل آنها را از بین بردند.

خواننده محترم!

رسول الله صلى الله عليه وسلم بعد از هجرت از مکه مکرمه به مدینه منوره سعی و کوشش بی نهایت عظیمی را بخرج داد تا روابط در بین ساکنین مدینه اعم از مسلمانان (مسلمانان مهاجر، انصار، و در نهایت امر روابط بین مسلمانان و یهودان) را سروسامان بهتری و نیک دهد. برای تنظیم بهتر امور قرارداد و یا عهد نامه را بین ساکنان مدینه مورد تصویب و عملی قرار داد.

این عهدنامه دارای بندهای مختلفی بود که حقوق و وظایف تمامی ساکنان را تعیین می کرد و در منابع قدیمی، بنام کتاب یا صحیفه نامیده شده است و منابع جدید، آن را قانون نامه مسمی ساخته اند.

این پیمان نامه مهم ترین و جامع ترین قرارداد بین المللی در تاریخ اسلام بشمار می رود که به وسیله رسول الله صلى الله عليه وسلم، بین مسلمانان، مشرکان و یهود که در مجموع ساکنان مدینه باشند، منعقد شده و به پیمان عمومی و مواعده یهود معروف و مشهور شده است.

هدف اساسی این پیمان حفظ امنیت و همزیستی مسالمت آمیز همه دسته های گوناگون از مردم ساکن در مدینه منوره بود. ناگفته نباید گذاشت که هدف دیگر این پیمان، تلاشی برای شکل گیری جبهه ای واحد در مدینه در برابر مشرکان مکه بود، که فرصتی مناسب را در اختیار مسلمانان قرار داد تا با آسودگی از درگیری های داخلی به اساس گذاری جامعه و نظام اسلامی بپردازند. این پیمان نشان سیاست مسالمت آمیزی است که اسلام در روابطش با ادیان دیگر دنبال می کرد و نشان می دهد که در اولین حرکت پیامبر اسلام محمد صلى الله عليه وسلم در برخورد با ادیان، معاهده و صلح و پیام دوستی بود. منابع تاریخی این پیمان نامه را صحیفه مدینه و یا به اصطلاح قانون اساسی مدینه منوره مسمی نموده اند. (برای تفصیل موضوع مراجعه شود: سیره ابن هشام (م. ۲۱۴ ق.) و کتاب الاموال ابو عبیده قاسم بن سلام (م. ۲۲۴ ق.).

این پیمان نامه به روشنی بر نبوغ و مهارت پیامبر بزرگوار اسلام محمد صلى الله عليه وسلم در ترتیب ماده های آن و تعیین روابط طرفهای پیمان با یکدیگر، دلالت می نماید. در میان این پیمان بندهایی است که عدالت مطلق و مساوات کامل بین انسانها را محقق می نماید و حاوی این موضوع است که انسانها به هر رنگ و زبان و دینی که باشند، باید از تمامی حقوق انسانی و آزادی برخوردار باشند.

یکی از زیبایی های وقوت حقوقی این پیمان نامه در این بود که در آن آزادی عقیده؛ عبادت و حق امنیت، محفوظ و محترم شمرده شده بود. پیروان هر دین به آزادی کامل میتوانند عبادت خویش را بطور آزادانه انجام دهند، مسلمانان به دین خود و یهودیان به دین خودشان مصروف عبادت دینی خویش بودند. شعار عالی و حیانی در جامعه عملی بود. «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى لَا انْفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» (آیه ۲۵۶ سوره بقره) (اجبار و اکراهی در قبول دین نیست؛ چرا که هدایت و کمال از گمراهی و ضلال مشخص شده است بنابراین، کسی که از طاغوت نافرمانی کند و به خدا ایمان بیاورد، به محکم ترین دستاویز در آویخته است که اصلاً گسستن ندارد و خداوند شنوا و دانا است).

دکتر ضیاء العمری در السیره النبویه الصحیحة به بررسی راه های روایت پیمان نامه

پرداخته و گفته است: «با مجموع طرق به پایه احادیث صحیح می رسد. (السيرة النبوية الصحيحة، جلد 1، صفحه 275).

اولین پیمان مسلمانان با یهودان در مدینه: زمان انعقاد این پیمان:

مؤرخان در مورد زمان دقیق این پیمان که بین مسلمانان (اعم از مهاجرین و انصار) و بین یهودان را مشخص نکرده اند؛ ولی برخی از مؤرخین بدین باور اند که این پیمان قبل از «مؤاخات (پیمان برادری) تحریر و عملی گردیده بود. ولی برخی از سیرت نویسان بدین عقیده اند که: انعقاد این پیمان در ماه پنجم هجرت صورت گرفته است. قابل تذکر است که این پیمان نامه را رسول الله صلی الله علیه و سلم شخصاً به مشوره صحابه انشاء فرموده اند، که از جمله 25 ماده آن مربوط به امور مسلمانان و بقیه آن در باره ارتباط میان مسلمانان (اعم از مهاجرین و انصار) پیروان ادیان دیگر بخصوص یهودان و بت پرستان می باشد.

متن پیمان نامه:

- 1- این پیمان نامه ای است از سوی محمد، پیامبر خدا، میان مؤمنان و مسلمانان از قریش و (ساکنان) یثرب و هر کس دیگری که از آنان پیروی کرده و به آنان پیوسته و همراه آنان به جهاد پرداخته است.
- 2 - مؤمنان امت واحده و جدا از دیگر مردمان اند.
- 3- مهاجران قریش بر همان عرفی که قبلاً در پرداخت دیه های خود بدان عمل می کرده اند، باقی خواهند ماند.
- 4- بنی عوف نیز بر اساس همان عرف و رویه قبلی خود، دیه های خود را عهده دار خواهند شد و هر طایفه از ایشان، اسیرانش را به خوبی و به سهم برابر میان مؤمنان آزاد می کند.
- 5 - بنی حارث (بنی خزرج) نیز بر اساس عرف و رویه قبلی خود دیه های خود را می پردازد و هر طایفه ای، فدیة آزادی اسیران خود را به خوبی می پردازد.
- 6- بنی ساعده بر همان عرف و رویه قبلی خود دیه های خود را عهده دار خواهند بود و فدیة آزادی اسیران خود را به نیکی و به خوبی در میان مؤمنان خواهند پرداخت.
- 7 - بنی جشم بر همان عرف و رویه قبلی خود دیه های خود را خواهند پرداخت و هر طایفه ای فدیة آزادی اسیران خود را به خوبی می پردازد.
- 8 - بنی نجار نیز بر همان عرف و شیوه قبلی خود، دیه های خود را خواهند پرداخت و هر طایفه فدیة آزادی اسیران خود را به نیکی و به خوبی خواهند پرداخت.
- 9 - بنی عمرو بن عوف بر همان شیوه قبلی خود دیه های خود را خواهند پرداخت و هر طایفه ای فدیة آزادی اسیرش را به خوبی و به سهم برابر میان مؤمنان خواهند پرداخت.
- 10 - بنی النبیث نیز بر همان عرف و رویه قبلی خود، دیه های خود را خواهند داد و هر طایفه ای فدیة اسیر را به خوبی و به سهم برابر میان مؤمنان خواهد پرداخت.
- 11 - بنی اوس بر عرف و رویه قبلی خود دیه های خود را خواهند پرداخت و هر طایفه ای فدیة اسیرش را به خوبی و به سهم برابر میان مؤمنان خواهد پرداخت.
- 12 - مؤمنان هیچ فقیر و درمانده ای را در میان خود و نمی گذارند مگر آنکه به نیکی در

- هر مورد از جمله پرداخت فدیة و ادای دیة او را یاری می‌کنند.
- 13 - مؤمنان پرهیزگار بر علیه کسی که سرکشی کند یا برای ستم یا گناه یا تجاوز و فساد در میان مؤمنان تلاش و دسیسه کند با یکدیگر متحد و منسجم هستند؛ هر چند وی پسر یکی از خود آنان باشد.
- 14 - هیچ فرد مؤمنی، مؤمن دیگری را به قصاص کافری به قتل نمی‌رساند و هیچ کافری را علیه مسلمانی یاری نمی‌دهد.
- 15 - حق دادن ذمه (و پیمان اعطای امن) الهی، برای همه یکسان است و پایین‌ترین فرد مسلمان از جانب همه آنان می‌تواند به هر کس که بخواهد امان دهد و مؤمنان دوستان یکدیگرند، نه دوستان دیگران.
- 16 - از یهودیان هر کس از ما پیروی کند، از یاری و همدردی ما برخوردار خواهد بود و نباید به آنان ستم شود یا کسانی علیه آنان همدست شوند.
- 17 - صلح مؤمنان یکی است، هیچ فرد مؤمنی در جنگ در راه خدا جدای از دیگران مصالحه نمی‌کند، مگر آنکه به تساوی و عدالت میان مسلمانان باشد.
- 18 - هر کس با ما، در جنگ شرکت نماید، طوایف دیگر پشت سر آنها و کمک آنها خواهد بود.
- 19 - مؤمنان وابسته به یکدیگر و در مقابل خونی که از هر یک از آنان در راه خدا ریخته شود، مدافع یکدیگراند.
- 20 - مؤمنان پرهیزگار بر بهترین و شایسته‌ترین راه قرار گرفته‌اند و هیچ فرد مشرکی نمی‌تواند مال یا جان قریشیان را امان دهد یا مانع از دسترسی فرد مؤمنی به آن گردد.
- 21 - هر کس مؤمنی را بی‌گناه به قتل برساند و بی‌گناهی او ثابت گردد، در مقابل آن، قصاص خواهد شد مگر اینکه ولی مقتول به پذیرفتن دیة رضایت دهد و برای مؤمنان شایسته نیست که از او حمایت کنند و برای آنان روا نیست جز آنکه علیه او قیام کنند.
- 22 - بر اساس آنچه در پیمان‌نامه به رسمیت شناخته شده است، برای هیچ مؤمنی جایز نیست که فتنه‌گری را یاری کند یا پناه دهد و هر کس چنین کرد لعنت و خشم خدا بر او خواهد بود و در روز قیامت هیچ عذر و بهانه و عوض و فدیة‌ای از او پذیرفته نخواهد شد.
- 23 - هرگاه شما در چیزی اختلاف نظر پیدا کردید، مرجع حل آن خدا و محمد است.
- 24 - یهودیان تا زمانی که مؤمنان در جنگ (با دیگران) باشند، با مسلمانان هم‌پیمان خواهند بود.
- 25 - یهودیان بنی‌عوف امتی از مؤمنان هستند، آنها به دین خودشان و مسلمانان به دین خودشان اعم از خودشان یا بردگانشان، مگر آن کسی که ستم و گناه پیشه کند که چنین کسی تنها خود و خاندانش را به هلاکت خواهد افکند.
- 26 - یهودیان بنی‌نجار از آنچه بنی‌عوف برخوردارند، برخوردار خواهند بود.
- 27 - یهودیان بنی‌حارث از وضعیتی مانند یهودیان بنی‌عوف برخوردار خواهند بود.
- 28 - یهودیان بنی‌ساعده از وضعیتی مشابه یهودیان بنی‌عوف برخوردار خواهند بود.
- 29 - یهودیان بنی‌جشم نیز مانند یهودیان بنی‌عوف هستند.
- 30 - یهودیان بنی‌اوس از آنچه یهودیان بنی‌عوف برخوردارند، برخوردار خواهند بود.
- 31 - یهودیان بنی‌ثعلبه از وضعیتی مشابه یهودیان بنی‌عوف برخوردار خواهند بود.

- مگر آن کسی که دست به گناه و ستم بزند که چنین کسی تنها خود و خاندانش را به هلاکت خواهد افکند.
- 32 - جفنه که یکی از شاخه قبیله ثعلبه است، همانند خود بنی ثعلبه خواهد بود.
- 33 - یهودیان بنی شطیبه از وضعیتی مشابه یهودیان بنی عوف برخوردار خواهند بود.
- 34 - ارزش بردگان ثعلبه مانند خود ثعلبه خواهند بود.
- 35 - قبایل تیره‌های یهودیان نیز حکم آنان را خواهند داشت.
- 36 - هیچ یک از یهودیان بدون اجازه محمد بیرون نمی‌رود.
- 37 - یهود هزینه‌های مربوط به خود را عهده‌دار خواهند بود و مسلمانان عهده‌دار مخارج خود خواهند بود.
- هم‌پیمانان باید همدیگر را علیه هر کس که به جنگ آنان بپردازند، یاری دهند و باید خیرخواه یکدیگر باشند و به یکدیگر نیکوکاری کنند و گناه روا ندارند.
- 38 - گناه هم‌پیمان کسی بر عهده او نیست و ستم‌دیده در هر حالی باید یاری شود.
- 39 - یهودیان تا زمانی که مؤمنان در جنگ (با دیگران) باشند با مسلمان هم‌پیمان هستند.
- 40 - طرفهای این پیمان باید حرمت یثرب را رعایت کنند و هرگونه جنگ در آن ممنوع است.
- 41 - هرکس از پیمان جوار و پناهندگی کسی برخوردار است، همانند آن شخص حق آسیب رساندن و رفتار ناشایست با دیگران را ندارد.
- 42 - هرگاه در میان طرف‌های این پیمان، مشاجره، اختلاف و نزاعی روی دهد که نگران کننده باشد، مرجع حل اختلاف، خدا و رسول وی خواهند بود.
- 43 - هرکس به یثرب حمله کند، طرف‌های پیمان باید یکدیگر را در مقابل او یاری کنند.
- 44 - هرگاه به مصالحه و آشتی فراخوانده شدند، صلح کنند. اگر آنان مسلمانان را به چنین چیزی فرا خوانند، چنین حقی را بر مؤمنان خواهند داشت؛ مگر در مورد آن کسی که به خاطر دین با مسلمانان بجنگد.
- 45 - هر گروهی سهم خود را از سویی که مورد حمله قرار گرفته‌اند، عهده‌دار می‌شوند.
- 46 - یهودیان اوس اعم از خود و بردگان آنها از همانند آنچه در این پیمان برای دیگر یهودیان ذکر شده است، برخوردار خواهند بود.
- 47 - این پیمان‌نامه هیچ گاه مانع مجازات و مواخذه فرد ستمگر و خطاکار نخواهد بود؛ هرکس از شهر بیرون رود و هر کس در مدینه بماند، در امان خواهد بود؛ مگر آن کسی که ستم و گناهی مرتکب شود و خدا و پیامبرش پناهگاه کسی هستند که نیکی و تقوا را رعایت بکند. (گرفته شده از مجموعه الوثائق السياسية، صفحه 41 - 47). (مواخذ دوم کتاب: الگوی هدایت (تحلیل وقایع زندگی پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم) جلد اول مؤلف: علی محمد الصلابی مترجم: هیئت علمی انتشارات حرمین (جدی) 1394 شمسی، ربیع الأول 1437 هجری).
- وَلَوْلَا أَنْ كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْجَلَاءَ لَعَذَّبَهُمْ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابُ النَّارِ ﴿٣﴾**
- اگر خدا فرمان ترک وطن را بر آنان لازم و مقرر نکرده بود، قطعاً در همین دنیا عذاب شان می‌کرد و برای آنان در آخرت عذاب آتش است. (۳)

«الْجَلَاء» یعنی ترک وطن، آوارگی، و در این آیه مبارکه به معنای ترک دیار و وطن بنابر مصیبت که بدان گرفتار شدند. قرآن عظیم الشان در (سوره مجادله آیه 21) می فرماید: «كَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَرُسُلِي» (الله تعالی حکم کرده است که همانا من و پیامبرانم (بر کافران و منافقان) غالب خواهیم شد) و در (آیه 3 سوره حشر) فرموده است: «كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْجَلَاءَ» در این آیات متبرکه بیان میدارد که: هم پیروزی و هم جلای وطن با اراده الهی است. و این جزای اعمال است که یهودان و منافقان به الله تعالی و رسولش دشمنی ورزیدند، و با یاد داشته باشید که هر کس به الله دشمنی کند، الله تعالی آنان را به سختترین عذاب مبتلا خواهد ساخت.

«لَوْ لَا أَنْ كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْجَلَاءَ لَعَذَّبَهُمْ فِي الدُّنْيَا» حداقل جزای پیمان و عهد شکنی همانا تبعید و مجبور ساختن شان به ترک دیار و وطن اش است (بدر نظر داشت اینکه فرقه بنی نضیر یهودی به خاطر توطئه و خیانت مستحق جزای سختتر بودند، ولی آن حکم به تبعید شدنشان تبدیل شد). در آیه بعدی می خوانیم که: «ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا اللَّهَ» یک فهم با تمام و وضاحت بیان می دارد که: ستیزه جوئی، سبب قهر الهی و تبعید بنی نضیر شد، نه یهودی بودن آنان.

مختصری در مورد عداوت یهودان با رسول الله:

قبائل بنی النضیر و بنی قریظه از جمله دو طائفه از یهودیانی بودند که در مناطق اطراف تقریباً در یک میلی مدینه بخصوص در قریجات بنام زهره مسکون بودند، هر دو قوم متذکره دارای قلعه مستحکمی بودند، و برای دفاع امور امنیتی خویش حصارهای محکمی را در اطراف خویش احداث کرده بودند. رئیس قبیله آنان کعب بن اشرف بود.

اینان در عداوت و دشمنی با رسول الله صلی الله علیه وسلم با کفار عرب چه در خفا و چه در علنیت حتی بعد از بستن عهد نامه با مسلمانان، همدست می شدند، و حتی از منافقین مدینه کسانی در ظاهر خود را مسلمان می پنداشتند با یهودان مدینه یک و احياناً در یک حجره علیه مسلمانان توطیه می کردند، همین یهودان در زیاتر از موارد منافقین را به جنگ علیه رسول الله صلی الله علیه وسلم و مسلمانان تشویق، ترغیب و حتی مساعدت معنوی و مالی هم می کردند.

بدر نظر داشت اینکه، رسول الله صلی الله علیه وسلم به مدینه مهاجرت فرمود. بنو النضیر با رسول الله صلی الله علیه وسلم به مصالحه پرداختند و عهد و پیمان بستند که با مسلمین به جنگ و قتال نپردازند پیامبر صلی الله علیه وسلم چنین عهدهی را از آن ها پذیرفت.

یهودیان بدر نظر داشت اینکه: دلایل قاطع و حجت های روشنی در مورد اینکه رسالت محمد صلی الله علیه وسلم برحق می باشد ولی با آنهم با دشمنی و عناد که داشتند با رسول الله صلی الله علیه وسلم دشمنی و عداوت می ورزیدند.

از صفیه بنت حیی بن اخطب روایت است که گفت: من از همه فرزندان پدرم نزد وی محبوب تر بودم؛ همچنین نزد کاکایم ابویاسر.

وقتی که پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم به مدینه وارد شد و در قبا میان قبیله بنی عمر و بن عوف اقامت گزید، فردای آن روز پدرم حیی بن اخطب و کاکایم ابویاسر بن اخطب نزد ایشان رفتند و تا غروب بر نگشتند. بعد از غروب، خسته و بی حال و افتان و خیزان برگشتند. من همانند همیشه به سوی آنها دویدم. به خدا سوگند که هیچ یک از آنها به من

توجه نکرد و سخت ناراحت بودم. از کاکایم ابویاسر شنیدم که به پدرم گفت: او همان است؟ گفت بله. به خدا سوگند، خودش بود. پدرم گفت: پس نسبت به او چه احساسی داری؟ گفت: به الله قسم تا وقتی که زنده هستم، دشمنی او را دردل دارم. (السيرة النبوية، ابن هشام، ج 1، ص 518 - 519.) بنابراین، آنان از آنجا که دین اسلام، آئین و عقیده یهودیان را که براساس خود بزرگ بینی و تحقیر دیگران جز یهودیان استوار بود، پوچ و باطل می‌دانست و آنان منافع خود را در خطر می‌دیدند؛ چراکه اسلام آمده بود و مردم را به عقیده توحید و یگانه پرستی فرا می‌خواند، اما آنها معتقد بودند که عزیر پسر خداست؛ ولی اسلام صدای مساوات و برابری میان انسان‌ها را سر می‌داد و هیچ قوم را بر قوم دیگر و هیچ گروهی را از گروهی دیگر برتر نمی‌دانست؛ در حالی که از دیدگاه یهود، فقط آنان ملت برگزیده خدا بودند و خدا را از دیگر ملت‌ها برتر می‌دانستند.

یهودان از روز اول به امضا رسیدن پیمان، بر بندهای پیمان نامه پایبند نماندند و به تردید افکنی در نبوت پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم و رسالت او اقدام نمودند. (برای تفصیل موضوع مراجعه شود: الصراع مع اليهود، محمد ابوفارس، جلد 1، صفحه 31.) یهودان کوشش، توطیه و دسیسه دایمی را براه انداختند تا شکاف را در صفوف مسلمانان و تخریب و تخریش روابط مهاجرین و به صورت کل از همه راه‌ها و وسایل استفاده بعمل می‌آوردند تا دوستی و محبت بین مسلمانان را برهم بزنند، یهودان با براه اختن فتنه‌های داخلی و شعارهای جاهلی و فریادهای اقلیمی و منطقه‌ای و قومی همه سعی را بخرچ می‌دادند تا میان مسلمانان درز و شکاف را ایجاد نمایند.

یهودان در تبلیغات خویش علیه محمد صلی الله علیه وسلم از بی ادبی استفاده می‌کردند، و حتی در حضور ایشان و در اثنای سخنانش بی‌ادبی می‌کردند و با چشم به او اشاره رسول الله صلی الله علیه وسلم را به باد تمسخر می‌گرفتند، و بدین ترتیب باعث آزار او اذیت رسول الله صلی الله علیه وسلم می‌گردید؛ حضرت بی بی عایشه (رض) در روایتی می‌فرماید: مردانی از یهودیان نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم آمدند و گفتند: «السام علیک یا ابا القاسم». (یعنی مرگ بر تو باد. زادالمسیر، جلد 8، صفحه 189.) من در جوابشان گفتم «السام علیکم و فعل الله بکم» «مرگ بر شما باد و خداوند شما را هلاک کند» پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم فرمود: «ای عایشه، تحمل کن؛ چراکه خداوند زشتی و ناسزاگویی را دوست ندارد».

من گفتم: مگر نمی‌بینی چه می‌گویند؟ فرمود: «مگر نمی‌بینی من جوابشان را دادم و گفتم: «وعلیکم» یعنی بر شما باد».

برخی از یهودیان با تظاهر به سلام گفتن، در حقیقت برای او دعای مرگ می‌نمودند که این بیانگر میزان شکست و ضعف و زبونی دشمن است که در حقیقت در یک بحران روانی به علت از دست دادن جایگاه خود گرفتار شده بودند.

بنابراین، در مقابل فردی که بر او چیره شده است، این گونه واکنش نشان می‌دهد! پس دعا کردن برای نابودی دشمن با تظاهر به سلام گفتن، اسلحه ناتوانان و وسیله شکست خوردگان و مسکن کینه‌توزان است. (حوار الرسول مع اليهود، د. محسن عبدالناظر، صفحه 101.)

پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم با شنیدن سخنان عایشه او را به نرمی فراخواند و خاطر نشان ساخت که برای انسان مسلمان جایز نیست که این گونه متأثر و افروخته شود؛

چراکه در اسلام، نرم‌خویی و اخلاق حسنه حاکم است و الله تعالی مهربان است و نرمی را دوست می‌دارد و در برابر نرم‌خویی با دیگران، چیزهایی را می‌بخشد که در برابر خشونت چنین چیزهایی نمی‌بخشد.

غزوه بنی قینقاع:

محمد بن مسلم بن عبید الله بن عبد الله بن شهاب القرشی الزهری (م. ۱۲۴ هـ/ ۷۴۲ م) یکی از بنیان‌گذاران علم حدیث درباره غزوه بنی قینقاع می‌نویسد: غزوه بنی قینقاع در سال دوم هجری (۶۲۳ میلادی) به وقوع پیوسته است. محمد بن عمر و اقدی مؤرخ مشهور جهان اسلام و عمر بن سعد (عمر بن سعد بن ابی وقاص بن حفص بن عبید زهری مدنی) بدین عقیده اند که: غزوه بنی قینقاع در نیمه شوال سال دوم هجری اتفاق افتاده است. (السیره النبویه الصحیحه، جلد 1، صفحه 299).

اکثر نویسندگان مغازی و سیرت تاریخ وقوع این غزوه را بعد از جنگ بدر ذکر نموده‌اند؛ زیرا یهود بنی قینقاع به معاهده‌ای که با پیامبر صلی الله علیه وسلم بسته بودند و به تعهداتی که در آن معاهده قید شده بود، پایبند نماندند و در برابر مسلمانان موضع خصمانه گرفتند و با پیروزی مسلمانان در بدر، آنان دشمنی و عداوتشان را آشکار نمودند. (موسوعة نظرة النعیم، جلد 1، صفحه 269).

عوامل اصلی غزوه بنی قینقاع:

مؤرخین در مورد عوامل اصلی غزوه بنی قینقاع می‌نویسند: با پیروزی مسلمانان در جنگ بدر و هشدار رسول الله صلی الله علیه وسلم به یهودیان، بنی قینقاع به فکر شکستن تعهدات خود با پیامبر صلی الله علیه وسلم و در صدد یورش بر مسلمانان در فرصت مناسب برآمدند.

یهودان در جنب اینکه دست به دسایس و توطیه‌های مخفی و علنی می‌زدند، حسادات و دشمنی‌شان به مرحله اقدامات عملی و جنایی علیه مسلمانان انجامید. در سلسله این جنایت و توطیه‌ها یهودان در یکی از روزها زنی بدوی و مسلمان را که کالایی جهت فروش به بازار قینقاع عرضه نموده بود، بی‌حرمتی کردند. آن زن در کنار فروشگاه شخصی از یهود که جواهر فروش بود، نشسته بود. چند نفر از شیادان یهود آنجا نشسته بودند و برای آن زن ایجاد مزاحمت می‌کردند. وقتی او می‌خواست بلند بشود، آن جواهر فروش، گوشه لباس او را کش کرد و قسمتی از بدن آن زن ظاهر گردید و یهودیان به تمسخر آن زن پرداختند. در همین اثناء، شخصی مسلمانی که از آنجا می‌گذشت، بر آن جواهر فروش حمله کرد و او را به هلاکت رساند.

یهودیانی که شاهد این ماجرا بودند، بر آن مسلمان حمله کردند و او را به شهادت رساندند و بدین صورت مسلمانان و یهودیان بنی قینقاع وارد نبرد شدیدی شدند. (سیره ابن هشام، جلد 3، صفحه 54).

رسول الله صلی الله علیه وسلم با اطلاع از این حادثه، در پانزدهم شوال سال دوم هجری در رأس سپاهی مرکب از مهاجران و انصار به سوی یهود بنی قینقاع رهسپار گردید. در آن روز، پرچم مسلمانان بدست حمزه بن عبدالمطلب بود و پیامبر صلی الله علیه وسلم نیز ابولبابه، بشیر، بن عبدالمندر عمری را به عنوان جانشین خود در مدینه انتخاب نمود.

رسول الله صلى الله عليه وسلم قبل از حرکت به سوی آنها براساس دستور خداوند، آنها را از لغو عهده‌ی که بسته بودند، با خبر ساخت؛ چنانکه خداوند می‌فرماید: «وَأَمَّا تَخَافَنَّ مِنْ قَوْمٍ خِيَانَةً فَانْبِذْ إِلَيْهِمْ عَلَى سَوَاءٍ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ» (سوره الانفال: 58). (اگر از قومی بیم خیانت داری، مانند آنها پیمانشان را لغو گردان. بی‌گمان خداوند خیانتکاران را دوست ندارد).

محاصره یهودان بنی قینقاع:

یهودیان با اطلاع از این موضوع که رسول الله صلى الله عليه وسلم قصد حمله به آنان را دارد، وارد قلعه‌های مستحکم خود شدند. رسول الله صلى الله عليه وسلم آنان را به مدت پانزده شبانه روز در قلعه‌هایشان محاصره نمود. تا اینکه خداوند متعال در دل‌های شان رعب و وحشت ایجاد کرد و سرانجام تسلیم خواسته رسول الله صلى الله عليه وسلم گردیدند. و بدین صورت ملتی که رسول الله صلى الله عليه وسلم را تهدید می‌کردند و ادعا می‌نمودند که از نظر توان رزمی با مشرکان مکه متفاوت هستند، با ذلت و خواری به فیصله پیامبر صلى الله عليه وسلم گردن نهادند. (الصراع مع اليهود، ابی فارس، جلد 1، صفحه 144).

رسول الله صلى الله عليه وسلم دستور داد تا شانه‌هایشان بسته شود و منذر بن قدامه سلمی اوسی را بر آنها گماشت. (اليهود في السنة المطهرة، جلد 1، صفحه 280).

سرنوشت یهود بنی قینقاع:

ابن سلول، سردسته منافقان تلاش نمود تا شانه‌های همپیمانان خود را باز نماید و به منذر گفت: شانه‌های آنها را باز کن، اما منذر نپذیرفت و گفت: آیا می‌خواهید شانه‌های افرادی را باز نمائید که رسول الله صلى الله عليه وسلم شانه‌هایشان را بسته است؟ به خدا سوگند! هرکس شانه‌های آنها را باز نماید، گردنش را خواهم زد.

عبدالله بن ابی بن سلول، بعد از شنیدن جواب منفی منذر، شفاعت آنان را از رسول الله صلى الله عليه وسلم خواستار شد و گفت: ای محمد! نسبت به هم پیمانانم احسان کن! رسول صلى الله عليه وسلم به درخواست او توجه ننمود. عبدالله دوبار تکرار کرد و به لباس‌های رسول الله چسبید و خواسته‌اش را تکرار نمود. آنحضرت صلى الله عليه وسلم خشمگین شد و چهره مبارک‌اش تغییر نمود و فرمود: لباسم را رها کن! ابن سلول گفت: به خدا سوگند! تا با گذشت از آنان بر من احسان نکنی، لباس‌هایت را رها نمی‌کنم. آیا می‌خواهی تمام آنها را در یک صبحدم گردن بزنی، من به این افراد نیاز دارم. (اليهود في السنة المطهرة، جلد 1، صفحه 281).

آنگاه رسول الله صلى الله عليه وسلم آنان را معاف کرد و فرمود: از اینجا بروید. مسلمانان، اموال یهودیان را به غنیمت گرفتند و مسئولیت جمع آوری و کنترل اموالشان به محمد بن مسلمه (رض) سپرده شد. (اليهود في السنة المطهرة، جلد 1، صفحه 281). سعی و تلاش و وساطت عبدالله بن ابی مبنی بر جلوگیری از جلای وطن یهودیان بنی قینقاع نزد رسول الله صلى الله عليه وسلم بی‌نتیجه ماند و توسط شخصی به نام عویم بن ساعده انصاری از در خانه رسول الله صلى الله عليه وسلم رانده شد. (التاریخ الإسلامي، حمیدی، جلد 5، صفحه 30).

روایت فوق؛ یعنی، برخورد پیامبر صلى الله عليه وسلم با عبدالله بن سلول بیانگر فقه سیاسی رسول الله صلى الله عليه وسلم است؛ چراکه درخواست وی را پذیرفت تا قلب این

سردار منافق را رام کند و زمینه هدایتش را فراهم نماید؛ همچنین مدارا با عبدالله بن ابی، بیانگر فراست، دورنگری و سیاست رسول الله صلی الله علیه وسلم است که هیچ گاه نخواست شخصاً در مقابل این منافق بایستد و او را تنبیه نماید؛ زیرا او دارای نفوذی قوی در میان بعضی از انصار تازه مسلمان بود. بنابراین، رسول الله صلی الله علیه وسلم با عبدالله بن ابی مدارا می‌کرد تا اینکه همگان به نفاق وی پی بردند و حتی تصمیم به قتل او گرفتند. (الصراع مع اليهود، ابی فارس، جلد 1، صفحه 148).

ابراز برائت عباده بن صامت از منافقان:

زمانی که بنی‌قینقاع، تعهدشان را با پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم شکستند، عباده بن صامت که یکی از همپیمانان بنی قینقاع بود و با آنان مانند ابن ابی، رابطه حسنه داشت، خود را به رسول الله صلی الله علیه وسلم رسانید و از ارتباط و تعهد با یهود اظهار برائت نمود و گفت: ای رسول الله! من، خدا و رسول و مؤمنان را به دوستی انتخاب نمودم و از تعهد و دوستی با این کفار به بارگاه الهی اظهار برائت می‌نمایم. (اليهود في السنة المطهرة، جلد 1، صفحه 282 – 283).

اظهار این دیدگاه از جانب عباده بن صامت موجب گردید که آن حضرت، مأموریت اخراج بنی‌قینقاع را به او واگذار نماید. بنی‌قینقاع خطاب به عباده گفتند: شما چرا با ما چنین رفتار می‌نمایید؟ (عباده) گفت: از زمانی که شما با پیامبر به جنگ برخاستید، من تعهدم را با شما شکستم. عبدالله بن ابی به عباده گفت: از انصاف به دور است که با همپیمانان خود قطع رابطه نمایی؛ سپس مواردی از خدمات آنها را ذکر نمود.

عباده گفت: ای اباحباب قلب‌ها متغیر گردیده است و اسلام، تعهدات قبلی را از بین برده است و تو نیز به چیزی متمسک شده‌ای، که خیانتش به زودی آشکار خواهد شد. آن گاه بنی‌قینقاع به رسول الله صلی الله علیه وسلم گفتند: ما باید قرض‌های خویش را از بین مردم جمع‌آوری نماییم. پیامبر فرمود: قرض‌هایتان را سریع و با تخفیف بگیرید، اما عباده اخراج آنان را آغاز کرد. آنها از او، مهلت خواستند، اما عباده نپذیرفت و گفت: فقط سه روز فرصت دارید و اگر این امر دستور رسول الله صلی الله علیه وسلم نمی‌بود، من هیچ فرصتی به شما نمی‌دادم. بعد از گذشت سه روز عباده آنها را به سوی شام حرکت داد و می‌گفت: هر چه دور تر بروید بهتر است، تا اینکه به موضع الذباب رسیدند و آنها از آنجا خود را به منطقه‌ای به نام اذرعات رساندند. (سایر تفصیل را میتوان در کتاب «اليهود في السنة المطهرة، جلد 1، صفحه 282 – 283» مطالعه فرماید.

این گونه بنی‌قینقاع که از نظر ساز و برگ نظامی قوی‌ترین طایفه یهودیان محسوب می‌گردید، با ذلت و خواری تمام در حالی که سلاح و دارایی آنان به غنیمت مسلمانان در آمده بود، از مدینه اخراج شدند.

از آن تاریخ به بعد تا مدتی سایر قبایل یهودی، به سکوت و آرامش روی آوردند و ترس و وحشت بر آنها بر آنان چیره گشت و قدرت و شوکت آنان از بین رفت. (الصراع مع اليهود، ابی فارس، جلد 1، صفحه

149). مواخذ کتاب: الگوی هدایت (تحلیل وقایع زندگی پیامبر اکرم (ج) جلد اول

مؤلف: علی محمد الصلابی مترجم: هیئت علمی انتشارات حرمین (جدی) 1394 شمسی، ربیع الأول 1437 هجری

یادداشت ضروری :

سایر مفسرین هم به موضوع و علل تبعید یهودان تماس گرفته ، و در علل تبعید یهودان بنی قینقاع می نویسند:

رسول الله صلی الله علیه وسلم با ده تن از یاران خود - از جمله ابوبکر، عمر و علی - نزد بنی نضیر رفتند تا از آنان در کار پرداخت دیه دو تن کشتگانی که یکی از مسلمانان آنها را به خطا کشته بود کمک بخواهند و آن دو کشته از قبیله بنی عامر بودند که میان آنان و بنی نضیر عهد و پیمانی بود. پس بنی نضیر در ظاهر به رسول اکرم صلی الله علیه وسلم وعده نیک داده اما در نهان ترور ایشان را سازمان داده بودند. مؤرخین می افزایند: یهودان بر گشتن رسول الله صلی اله علیه وسلم به دست عمرو بن جحاش بن کعب یهودی همدستان شده و قرار بر این گذاشتند تا با افگندن صخره‌ای بر آن حضرت صلی الله علیه وسلم از بالای بام، به حیات ایشان پایان دهند. شایان ذکر است که رسول اکرم صلی الله علیه وسلم در کنار دیواری از دیوارهای منازل آنان نشسته بودند، پس الله تعالی آن حضرت صلی الله علیه وسلم را به وسیله وحی از توطئه آنها آگاه ساخت، در نتیجه ایشان دردم برخاسته به مدینه باز گشتند و به اصحاب فرمان آماده باش دادند همان بود که در ماه ربیع الاول سال چهارم هجری به سوی آنان بازگشتند. پس بنی نضیر از رسول الله صلی الله علیه وسلم خواستند که آنها را از مدینه کوچانده و در عوض از خونشان درگذرند بر این شرط که جز سلاح هر چه می‌توانند بر شتران خویش بار نموده و با خود ببرند. رسول اکرم صلی الله علیه وسلم پذیرفتند و بنی نضیر از مدینه کوچیدند.

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَمَنْ يُشَاقِّ اللَّهَ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿٤﴾

این به خاطر آن است که آنها با الله و رسولش دشمنی کردند و هر کس با خدا دشمنی کند عذاب الهی (در حق او) شدید است. (۴)

«شَاقُّوا» از «شق» به معنای ایجاد شکاف و جدایی و جبهه‌گیری و دشمنی است ، و واضح و هویدا است که: جبهه‌گیری در برابر فرستاده الهی ، در واقع به مفهوم جبهه‌گیری در برابر الله است. جمله « شَاقُّوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ ... يُشَاقِّ اللَّهَ » آیه مبارکه می‌رساند که در (ابتدای آیه، جبهه‌گیری در برابر الله و رسول است ولی در پایان آیه ، جبهه‌گیری در برابر الله تعالی مطرح بحث شده است.)

مَا قَطَعْتُمْ مِنْ لَيْنَةٍ أَوْ تَرَكْتُمُوهَا قَائِمَةً عَلَى أُصُولِهَا فَبِإِذْنِ اللَّهِ وَلِيُخْزِيَ الْفَاسِقِينَ ﴿٥﴾

هر چه از درختان خرما بریدید یا آن را بر پایه‌هایش قائم گذاشتید ، همه به اذن الهی بود تا نافرمانان را خوار و رسوا بدارد. (۵)

برخی از مفسران در بیان شأن نزول این آیه می‌فرمایند : که تعداد از مسلمانان در نبرد با یهودان بنی نضیر شروع به قطع کردن درختان خرمایشان کردند تا آنها را بر سر غیظ آورند. پس بنی نضیر از باب این‌که اهل کتاب‌اند گفتند: ای محمد! مگر نه این است که تو به پندار خود پیامبر هستی و قصد اصلاح را داری؟ آیا بریدن درختان خرما و سوختن آنها از اصلاح است؟ آیا در آنچه که بر تو نازل شده است، روا بودن فساد افگنی در زمین را یافته‌ای؟ پس این سخن بر رسول الله صلی اله علیه وسلم دشوار آمد و مسلمانان

نیز در این اندیشه فرو رفتند که مبدا این کارشان فساد افگنی باشد. همان بود که نازل شد: «آنچه از درختان خرما بریدید، یا آن را ایستاده بر ریشه‌هایش باقی گذاشتید» و قطع نکردید؛ «پس به اذن الله بود» یعنی: به فرمان وی بود و حق تعالی به این کار اذن داده است تا مؤمنان را عزتمند گرداند «و تا فاسقان را» یعنی: بیرون رفته‌گان از طاعت را که یهودیان هستند «خوار گرداند» و آنان را با قطع نمودن درختان بر سر غیظ آورد زیرا هنگامی که ببینند مؤمنان هر چه بخواهند با اموالشان می‌کنند، این بر خشم و غیظشان می‌افزاید.

لینه: انواع درختان خرما جز درخت خرما می‌باشد - است.

وَمَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ وَلَكِنَّ اللَّهَ يُسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلَى مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٦﴾

و آنچه را الله از آنان به رسم غنیمت عاید پیامبر خود گردانید [شما برای تصاحب آن] اسب یا شتری بر آن نتاختید ولی الله فرستادگانش را بر هر که بخواهد مسلط می‌گرداند و خدا بر هر کاری تواناست. (۶)

«أَوْجَفْتُمْ» (تاختید)

اموال غنیمت بنی نضیر:

از این جهت خدای سبحان اموال بنی‌نضیر را مخصوص پیامبر صلی الله خویش گردانید زیرا آن حضرت سرزمین آنان را به صلح فتح کردند و اموالشان را به صلح گرفتند، از این روی آن اموال را میان لشکر تقسیم نکردند بلکه از آن نفقه سالانه خانواده خود را تأمین و بقیه را به امر خریداری و تجهیز اسبان یا چهارپایان و خریداری سلاح برای جهاد اختصاص دادند چنانکه در روایت عمر بن خطاب (رض) آمده است.

فیء: در اصطلاح شریعت اموالی است که از کفار بدون جنگ و خون‌ریزی، یا بدون تازاندن اسبان و سوار شدن بر شتران و یا به صلح گرفته می‌شود، مانند اموال بنی‌نضیر. اما **غنیمت:** اموالی است که به جنگ و نبرد گرفته می‌شود.

برخی فقهاء بدین نظر اند که: **فیء:** املاک غیر منقول است و **غنیمت:** اموال منقول. «ولیکن خداوند پیامبرانش را بر هرکس که خواهد» از دشمنان خود «مسلط می‌گرداند و خداوند بر هر چیز تواناست» با واسطه یا بدون واسطه، با جنگ یا بدون جنگ. (برای تفصیل موضوع مراجعه شود: تفسیر انوار القرآن (جلد سوم) سوره حشر: نوشته:

عبدالرؤف مخلص هروی (حوت) 1394 شمسی جمادی الاول 1437 هجری

وَمَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿٧﴾

آنچه الله از [اموال و زمین های] اهل آن آبادی ها به پیامبرش داده است ، متعلق به الله و پیامبر و خویشاوندان (پیامبر) و یتیمان و مساکین و مسافران (در راه ماندگان) است ، تا میان ثروتمندان شما دست به دست نگردد. و آنچه را پیامبر به شما عطا کرد بپذیرید و از آنچه شما را نهی کرد، اجتناب ورزید و از الله بترسید چون الله سخت عقوبت دهنده است. (۷)

«دَوْلَةٌ» (دست به دست، دستگران).

«الْأَغْنِيَاءُ» (ثروتمندان).

«وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» در باره این آیه باید گفت: حضرت عبد الله بن مسعود (رض) کسی را دید که در حالت احرام، لباس دوخته پوشیده بود، دستور داد که این لباس را بیرون آورد او گفت آیا می توانی در خصوص این امر، آیه ای از قرآن را به من نشان بدهی که در آن از استعمال لباس دوخته شده منع شده باشد؟ حضرت ابن مسعود (رض) فرمود: بلی آن آیه را به تو نشان می دهم، سپس آیه ی «وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» را تلاوت فرمود.

در این هیچ جای شکی نیست که: خداوند متعال پیامبر صلی الله علیه وسلم را نمونه و سرمشق برای مسلمانان قرار داده تا همه شئون و آداب زندگی خود را از او بیاموزیم و از سنت او پیروی کنیم، پس بر ما مسلمانان واجب است تا آنچه را که پیامبر صلی الله علیه وسلم بعنوان حلال برای ما بیان کرده بپذیریم و آنچه را که حرام کرده انجام ندهیم، چنانکه می فرماید: «وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» (حشر 7). یعنی: آنچه را رسول خدا برای شما آورده بگیرید (و اجرا کنید)، و از آنچه نهی کرده خودداری نمایید.

اما در این بین بعضی از موارد هستند که ممکن است ما انسانها از حکم حلال یا حرام بودنش مطلع نباشیم، و ندانیم که آیا فلان عمل جایز است یا خیر؟ در این شرایط ما به عملکرد پیامبر صلی الله علیه وسلم نگاه می کنیم تا ببینیم که آیا ایشان آن عمل را انجام می دادند یا خیر؟ آیا همیشه انجام می دادند یا فقط در حالت ضرورت و بعنوان رخصت انجام می دادند؟ اگر انجام داده باشند درمی یابیم که انجام آن توسط دیگران هم جایز است، پس این همان شیوه تشریع احکام است که خدای متعال توسط پیامبرش برای انسانها بیان می کند تا از حلال و حرام و جواز و ناجواز بودن اشیاء و امورات زندگی مطلع شوند.

مثلاً ما نمی دانستیم که آیا جمع خواندن نماز در هنگام بارش باران صحیح است یا خیر؟ ولی اگر به عملکرد پیامبر صلی الله علیه وسلم نگاه کنیم می بینیم که ایشان در وقت بارش باران نماز مغرب را با عشاء جمع می کردند، ما از روی این حدیث درمی یابیم که جمع کردن نمازها در وقت بارش باران جایز است، اگر این حدیث نمی بود ما نمی توانستیم سرخود عمل کنیم و در وقت باران نمازها را جمع کنیم.

لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ ﴿٨﴾

[بخشی از غنائم] برای فقرای مهاجرین است که از دیار و اموالشان بیرون رانده شده اند، در حالی که فضل و خشنودی الله را می جویند و الله و پیامبرش را یاری می کنند، اینان همان راستگویانند. (۸)

وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَيُؤْثِرُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿٩﴾

و [نیز] کسانی راست که پیش از آنان در دار الإسلام جای گرفتند و ایمان [نیز] در دلشان جای گرفت، کسانی را که به سوی آنان هجرت کنند دوست می‌دارند و در دل‌های خود از آنچه [به مهاجران] داده‌اند احساس نیازی نمی‌کنند و [دیگران را] بر خودشان (و لو نیازمند باشند) ترجیح می‌دهند و کسانی که از آن نفس خویش مصوون باشند، ایشان‌اند که رستگارند. (۹)

«حَاجَةٌ» (نیازی، حسد).

«يُؤْثِرُونَ» (ترجیح می‌دهند، مقدم می‌دارند).

«خَصَاصَةً» (نیاز مبرم، تنگدستی).

«يُوقَ» (بازداشته، نگه داشته).

«شَحَّ» (بخل، حرص).

شان نزول آیه 9:

1063- ابن منذر از یزیداصم (در نسخه‌ها به «زید» آمده است.) روایت کرده است: انصار گفتند: ای رسول الله! باغ‌ها و زمین‌های زراعتی ما را بین ما و برادران مهاجرمان نصف تقسیم کن. رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت: نه، لیکن مخارج آن‌ها را تامین نمایید و محصولات زراعتی و باغ‌ها را با آن‌ها تقسیم کنید، زمین و باغ مال خود شما باشد. گفتند: به این کار خوشنود و راضی هستیم. پس الله تعالی آیه: «وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ...» را نازل کرد.

1065- بخاری از ابوهریره (رض) روایت کرده است: شخصی خدمت رسول الله آمد و گفت: یا رسول الله! دچار فقر و تنگدستی شدم و زندگانی بر من سخت شده است. پیامبر از زنان خود چیزی خواست، اما در نزد آنان نیز چیزی یافت نشد. گفت: کسی نیست که امشب این مرد را مهمان کند تا خدا بر او رحمت نماید. شخصی از انصار برخاست و گفت: من هستم ای رسول الله! او را به خانه خود برد و به همسرش گفت: این مهمان رسول الله صلی الله علیه وسلم است هیچ چیز را نباید از او دریغ کرد. همسرش گفت: هیچ چیز در خانه نداریم، مگر غذای کودک. گفت: وقتی کودک غذا خواست بخوابانش و خودت بیا و چراغ را خاموش کن امشب را با گرسنگی سپری می‌کنیم همسر او این کار را انجام داد. آن مرد سحرگاه نزد پیامبر شتافت. پیامبر گفت: الله از فلان [ابوطلحه زید بن سهل] و همسرش خوشنود شد. الله آیه: «وَيُؤْثِرُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ» را نازل کرد. (صحیح است، بخاری 3798 و 4889، مسلم 2054، نسائی 602، بغوی 4 / 291 و «تفسیر شوکانی» 2647 تخریج محقق.) 1065- مسدد در «مسند» خود و ابن منذر از ابومتوکل ناجی روایت کرده‌اند: مردی از مسلمان‌ها... و بعد مانند حدیث بالا ذکر کرده و در روایت او آمده است، شخصی که آن مسکین را مهمان کرد ثابت بن قیس بن شماس بود. پس در بارة او آیه نازل شد. (مسدد چنانچه در «مطالب عالیّه» 3773 آمده از ابومتوکل روایت کرده و این مرسل است.) 1066- واحدی از طریق محارب بن دثار از ابن عمر (رض) روایت کرده است: برای یکی از اصحاب سر گوسفندی را هدیه آوردند. گفت: برادرم فلان و خانواده‌اش از من نیازمندتر و محتاج‌تر به این سر هستند. سر گوسفند را به او فرستاد. او نیز به خانواده‌ای دیگر فرستاد به همین ترتیب به هفت خانواده این سر دور کرد تا به خانواده اولی برگشت. پس آیه: «وَيُؤْثِرُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ ...» تا آخر نازل شد.

(حاکم 2 / 484 صحیح شمرده و ذهبی می‌گوید: عبیدالله را ضعیف می‌دانند. واحدی در «اسباب نزول» 810 از عبیدالله بن ولید روایت کرده، سیوطی در «دُر المنثور» 6 / 289 به حاکم و ابن مردویه نسبت کرده است. «زاد المسیر» 1421 تخریج محقق.)

وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ ﴿١٠﴾

و نیز کسانی که بعد از آنان [انصار و مهاجرین] آمدند در حالی که می‌گویند: ای پروردگار! ما و برادرانمان را که به ایمان آوردن بر ما پیشی گرفتند بیمارز، و در دل هایمان نسبت به مؤمنان، خیانت و کینه قرار مده. ای پروردگار! یقیناً تو رؤوف و مهربانی. (۱۰)

خواننده محترم!

«اغْفِرْ لَنَا وَ لِإِخْوَانِنَا» یک اصل دعایی را برای ما مسلمان ها که: شخص دعا کننده در بدو باید اول از خطا ها و لغزش های خود استغفار بخواهد، و سپس از لغزشهای دیگران. جمله: «اغْفِرْ لَنَا وَ لِإِخْوَانِنَا» آیه مبارکه می‌رساند که: مؤمن، مصونیت از گناه ندارد، ولی هرگاه گناهی را مرتکب شد، بلافاصله استغفار می‌کند.

و در این هیچ جای شک نیست که: دعای خیر برای گذشتگان، وظیفه آیندگان است. طوریکه فحوای آیه مبارکه «وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ ... الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ» بدان حکم می‌فرماید.

همچنان نباید فراموش کرد که: «سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ» که سابقه داشتن در ایمان یک ارزش است. و جمله «وَالَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ» این فهم عالی را میرساند که برادری واقعی، در پرتو ایمان می‌باشد. و در اخوت و برادری دینی، زمان و مکان و نژاد مطرح نیست.

«لَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا» این فهم عالی را به مسلمانان می‌رساند که: مؤمن، بدخواه دیگران نیست. و هکذا باید اذعان داشت که: در اصلاحات باید اول به سراغ ریشه‌ها رفت. ریشه بسیاری از گناهان، کینه و حسادت و دشمنی است که باید در بین ما از بیغ و ریشه از بین برده شود.

صحابه کرام:

در این هیچ جای شک و تردیدی وجود ندارد که صحابه رضی الله عنهم بعد از پیامبران علیهم الصلاة والسلام، افضل بشر هستند و هیچ امتی در هیچ قومی در فضیلت و شأن به پای اصحاب بزرگوار رسول الله صلی الله علیه وسلم نمی‌رسند، همان کسانی که خداوند تبارک و تعالی در قرآن آنها را ستوده است و اعلام رضایت کرده است:

«وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ» (توبه 100) یعنی: پیشگامان نخستین از مهاجرین و انصار، و کسانی که به نیکی از آنها پیروی کردند، خداوند از آنها خشنود گشت، و آنها (نیز) از او خشنود شدند؛ و باغهایی

از بهشت برای آنان فراهم ساخته، که نهرها از زیر درختانش جاری است؛ جاودانه در آن خواهند ماند؛ و این است پیروزی بزرگ.

و پیامبرمان صلی الله علیه وسلم در مورد آن بزرگواران می فرماید: «**لا تسبوا أحداً من أصحابي؛ فإن أحدكم لو أنفق مثل أحد ذهباً ما أدرك مد أحدهم ولا نصيفه**» هیچ کدام از اصحاب من را دشنام ندهید، زیرا اگر یکی از شما به اندازه کوه احد طلا انفاق کند به اندازه یک مشت آنان و حتی نصف آن هم نمی رسد!! (بخاری: حدیث 3673. ومسلم: کتاب فضائل الصحابه، باب تحریم سب الصحابه، حدیث: 2541).

بزرگداشت اصحاب رسول الله (ص) در روشنی احادیث نبوی:

روایات و احادیث متعددی وجود دارد که رسول اکرم محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم مقام والای اصحابش را در آنها بیان فرموده و از بدگوی و اهانت آنان نهی بعمل آورده است. که از جمله برای توضیح بیشتر به برخی از این احادیث توجه خوانندگان محترم را جلب میدارم:

1- عن أبي سعيد الخدري رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: «**لا تسبوا أصحابي، فوالذي نفسي بيده لو أن أحدكم أنفق مثل أحد ذهباً ما أدرك مد أحدهم ولا نصيفه**»؛ «اصحاب مرا دشنام ندهید، قسم به ذاتی که جانم در قبضه اوست: اگر فردی از میان شما همسنگ کوه احد طلا صدقه کند، به پاداش صدقه مد و یا نصف مد اصحاب من نمی رسد». (بخاری، محمد بن اسماعیل، الجامع الصحيح، ج 4، 2: 562 شماره روایت (2531) دارالکتب العلمیه 1412 هـ. مد مقیاسی معادل پیمانۀ 750 گرمی است.

2- قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: «**الله الله في أصحابي! الله الله في أصحابي!** لا تتخذوهم غرضاً بعدى، فمن أحبهم فبحبي أحبهم و من أبغضهم فببغضي أبغضهم و من آذاهم فقد آذاني و من آذاني فقد آذى الله فيوشك أن يأخذه»؛ «درباره اصحاب من از خدا بترسید! درباره اصحاب من از الله بترسید! آنان را بعد از (وفات) من نشانه قرار ندهید. هر کس آنان را دوست می دارد، به خاطر محبت با من آنان را دوست می دارد. و هر کس با آنان بغض می ورزد، با خاطر بغض با من با آنان بغض می ورزد. هر کس آنان را بیازارد، او در حقیقت مرا آزرد، و کسی که مرا بیازارد، بی تردید خدا را آزرد و خداوند از او انتقام خواهد گرفت».

(ترمذی السنن ج 5، ص 653 شماره روایت 3862، دارالکتب العلمیه، شیبانی احمد، مسند امام احمد بن حنبل ج 6، ص: 42 شماره روایت 20026، دارالاحیاء التراث العربی 1414 هـ.)

3- قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: «**ان الله اختارني و اختار لي أصحاباً فجعل لي منهم وزراء و أنصاراً و أصهاراً فمن سبهم، فعليه لعنة الله و الملائكة و الناس أجمعين، لا يقبل الله منه يوم القيامة صرفاً و لا عدلاً**»؛ «همانا خداوند مرا برگزید، و برای من یاران و اصحابی برگزید که از میان آنان جانشینان، یاری دهندگان و خویشاوندانی را برایم مقرر فرمود؛ هر کس آنان را دشنام دهد، لعنت خداوند، فرشتگان و همه مردم بر او باد، خداوند از چنین کسی روز قیامت هیچ عوض و فدیۀی را قبول نمی فرماید».

(حاکم نیشابوری، محمد بن عبدالله، المستدرک علی الصحيحین ج 4، ص: 833 شماره روایت (6715) - دارالمعرفة 1418 هـ؛ طبرانی، سلیمان بن احمد، المعجم الكبير، ج 17، ص 140، شماره روایت (349) - داراحیاء التراث العربی 1404 هـ.)

4- قال رسول الله صلى الله عليه و سلم: «إذا ذكر أصحابي فأمسكوا»؛ «هرگاه از اصحاب و یاران من سخن به میان می آید، زبانتان را (از بدگویی آنان) مصئون نگه دارید». (10) (طبرانی، سلیمان بن احمد، المعجم الكبير، ج 2، ص 96، شماره روایت (1427)، ألبانی محمدناصرالدین، سلسلة الاحادیث الصحيحة، ج 1 - ص 42، المكتبة الاسلامی 1405 هـ)

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نَافَقُوا يَقُولُونَ لِإِخْوَانِهِمُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَئِنْ أُخْرِجْتُمْ لَنَخْرُجَنَّ مَعَكُمْ وَلَا نَطِيعُ فِيكُمْ أَحَدًا أَبَدًا وَإِنْ قُوتِلْتُمْ لَنَنْصُرَنَّكُمْ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ ﴿١١﴾

آیا کسانی را که نفاق ورزیدند، ندیدی؟ که به برادران کافرشان از اهل کتاب می گویند: اگر شما را [از خانه و دیارتان] بیرون کردند، ما هم قطعاً با شما بیرون می آییم، و هرگز فرمان کسی را بر ضد شما اطاعت نمی کنیم، و اگر با شما جنگیدند، همانا شما را یاری می کنیم. و الله گواهی می دهد که آنان دروغگویند. (۱۱)

« أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نَافَقُوا » فحوای آیه مبارکه میرساند که: در صدر اسلام، منافقانی بودند که با کفار روابط مخفیانه و خائنه داشتند و با وعده های خود مایه امید آنان بودند. « لَنَخْرُجَنَّ مَعَكُمْ ... لَنَنْصُرَنَّكُمْ » منافقان برای اینکه دوستان خویش به وعده های خویش باور مند بسازند، طوری صحبت می کردند که جانب مقابل به قاطع بودن صحبت خویش باورمند می ساختند. والله تعالی می فرماید: «وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ» ولی منافقان چنان دروغگو و محیلاً بودند که با دوستان خود هم از دروغ می گفتند. «نَافَقُوا» (منافق شدند، نفاق می ورزیدند).

شان نزول آیه 11:

1067- ک: ابن ابوحاتم از سدی روایت کرده است: گروهی از بنی قریظه مسلمان شده بودند که در بین آنها منافق هم بود این منافقان به بنی نضیر می گفتند: اگر مسلمانان شما را اخراج کردند ما هم همراه شما خارج می شویم. پس خدای پاک در خصوص آنها آیه « أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نَافَقُوا يَقُولُونَ لِإِخْوَانِهِمُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ » را نازل کرد. **لَئِنْ أُخْرِجُوا لَا يَخْرُجُونَ مَعَهُمْ وَلَئِنْ قُوتِلُوا لَا يَنْصُرُونَهُمْ وَلَئِنْ نَصَرُوهُمْ لَيُوَلِّنَ الْأَئِمَارَ ثُمَّ لَا يُنصَرُونَ ﴿١٢﴾**

اگر [یهود] اخراج شوند آنها با ایشان بیرون نخواهند رفت و اگر با آنان جنگیده شود [منافقان] آنها را یاری نخواهند کرد، و اگر اراده کمک کنند، حتماً [در جنگ] پشت خواهند کرد، سپس کسی آنها را یاری نمی کند. (۱۲)

لَآ تَنْتُمْ أَشَدُّ رَهْبَةً فِي صُدُورِهِمْ مِنَ اللَّهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ ﴿١٣﴾

البته ترس شما (مسلمانان) در سینه های ایشان بیش از ترس آنان از الله است، این به آن خاطر است که آنان قومی اند که نمی فهمند. (۱۳)

«رَهْبَةً»: خوف و هراس. بیم ترس و بیم. تمیز است. «لَآ تَنْتُمْ أَشَدُّ رَهْبَةً فِي صُدُورِهِمْ مِنَ اللَّهِ» (ترس از مردم به جای ترس از خدا، نشانه روشن نفاق است.)

«بِأَنَّهُمْ»: به علت آنکه ایشان. بدان خاطر که آنان.

«لَا يَفْقَهُونَ» منافقان نمی‌دانند و نمی‌فهمند که رمز عزّت و قدرت مسلمانان، اراده و لطف خداوند متعال است.

لَا يُقَاتِلُونَكُمْ جَمِيعًا إِلَّا فِي قَرْيٍ مُحَصَّنَةٍ أَوْ مِنْ وَرَاءِ جُدُرٍ بَأْسُهُمْ بَيْنَهُمْ شَدِيدٌ تَحْسَبُهُمْ جَمِيعًا وَقُلُوبُهُمْ شَتَّى ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ ﴿١٤﴾

آنان هرگز با شما به صورت دسته جمعی جز در پس قلعه‌های محکم و یا از پشت دیوارها نمی‌جنگند. عداوت و جنگشان در میان خودشان سخت است، ایشان را متحد می‌پنداری حال آنکه دل‌هایشان پراکنده است. این

اختلاف به آن خاطر است که آنان گروهی اند که تعقل نمی‌کنند. (۱۴)

«قَرْيٍ مُحَصَّنَةٍ»: قلعه‌ها و ساختمان‌های محکم و استوار.

«جُدُرٍ»: جمعِ جدار، دیوارها. سورها.

«بَأْسُهُمْ بَيْنَهُمْ شَدِيدٌ»: جنگ و عداوت در میان خودشان سخت است و متحد و متفق نیستند. در جنگ با یکدیگر توانا و نیرومندند، ولی در مقابل مؤمنان راستین ترسو و ضعیف می‌باشند.

«قَرْيٍ» جمع «قَرْيَةٍ» به محل اجتماع مردم گفته می‌شود، درین جا هدف همین محل اجتماع مردم است که شهر باشد یا قریه.

«مُحَصَّنَةٍ» از «حصن» به معنای قلعه است.

«قَرْيٍ مُحَصَّنَةٍ» یعنی مناطقی که از طریق دیوار یا خندق و یا برج حفاظت می‌شود.

«قَرْيٍ مُحَصَّنَةٍ» (آبادیهای محکم، دژهای استوار).

«شَتَّى» (پراکنده).

كَمَثَلِ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ قَرِيبًا ذَاتُوا وِبَالَ أَمْرِهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿١٥﴾

(داستان این گروه از منافقان) همانند داستان کسانی است که اندکی پیش از آنان بودند، پس سزای تلخ کار

خود را چشیدند و برای آنها عذاب دردناک است. (۱۵)

«ذَاتُوا وِبَالَ أَمْرِهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» فحوای آیه می‌رساند که: همکاری با منافقان، شخص را دچار عذاب دنیا و آخرت می‌سازد.

می‌گویند: یک انسان از يك سوراخ دو بار گزیده نمی‌شود ولی ما در داستان یهودیان بنی‌نضیر، ملاحظه نمودیم که هم فریب وعده‌های منافقان را خوردند و فکر نکردند که این منافقان، چندی قبل همین وعده‌ها را به یهودیان بنی‌قینقاع دادند و بدان وفا نکردند.

«وِبَالَ» (نتیجه، عاقبت).

كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ اكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ ﴿١٦﴾

همانند شیطان که به انسان گفت: کافر شو، چون کفر ورزید گفت: من از تو بیزارم، من از

خداوندی که پروردگار عالمیان است بیم دارم! (۱۶)

در این هیچ جای شکی نیست که: شیطان، رفیق نیمه راه است. طوریکه از فحوای آیه مبارکه معلوم می‌شود: «اكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكَ» بناً باید گفت که: روزگار انسان بی‌دین به جایی میرسد که حتی شیطان هم از او برائت می‌جوید. و برایش می‌گوید:

«إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكَ» (من از تو بیزارم).

فَكَانَ عَاقِبَتُهُمَا أَنَّهُمَا فِي النَّارِ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ ﴿١٧﴾

پس سرانجام آن دو (انسان کافر و شیطان) چنین است که هر دو در آتش جهنم اند، و این عذاب ابدی سزای هر ظالم است. (۱۷)

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿١٨﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید! از مخالفت الله بترسید و هر شخص باید بنگرد که چه چیزی را برای عاقبت فردا پیش فرستاده است. و از خدا بپرهیزید که خداوند از آنچه انجام می‌دهید آگاه است. (۱۸) «مَا قَدَّمْتُ لِغَدٍ» معنی این را می‌رساند که آینده نگری و عاقبت‌اندیشی، لازمه‌ی ایمان است.

وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ أُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ﴿١٩﴾

و مانند کسانی مباشید که خدا را فراموش کردند، و خدا نیز آنها را به خود فراموشی گرفتار کرد، و آنها فاسق و گنهکارند. (۱۹)

«نَسُوا اللَّهَ»: خدا را فراموش کردند و طاعت و عبادت را از یاد بردند. جزای الهی متناسب به عمل است، بناً باید اعتراف کرد که عامل سقوط انسان، از خود انسان آغاز می‌یابد، خود فراموشی از جمله جزای الهی بشمار می‌رود.

لَا يَسْتَوِي أَصْحَابُ النَّارِ وَأَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمُ الْفَائِزُونَ ﴿٢٠﴾

دوزخیان و بهشتیان برابر نیستند، بهشتیان همان رستگارانند. (۲۰)

لَوْ أَنزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَىٰ جَبَلٍ لَّرَأَيْتَهُ خَاشِعًا مُّتَصَدِّعًا مِّنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ ﴿٢١﴾

اگر این قرآن را بر کوهی نازل می‌کردیم، بی‌شک آن را از ترس خداوند خاکسار و فرو پاشیده می‌دید، و اینها مثللهایی است که برای مردم بیان می‌کنیم تا که ایشان بااندیشند. (۲۱)

«خَاشِعًا»: (خاکسار، سرافکنده).

«مُتَصَدِّعًا»: (شکافته، از هم پاشیده).

هدف و غایت اساسی در آیه مبارکه همانا، تعظیم به عظمت قرآن عظیم الشأن است، زیرا این کتاب آسمانی شامل بر معارف حقیقی و اصول شرایع و عبرتها و مواعظ و وعد و وعیدهایی می‌باشد. بنابر بر همین عظمت است که می‌فرماید: اگر ممکن بود که این قرآن بر يك کوه، با همه غلظت و سختی که دارد، نازل شود، بصورت قطع می‌دید که کوه با آنهمه صلابت و غلظت و بزرگی و مقاومتی که دارد، از ترس خدا متأثر و متلاشی می‌شد.

زمانیکه حال کوه در برابر قرآن چنین است، انسان اشرف مخلوقات سزاوارتر از آنست و باید وقتی که قرآن کریم بر او تلاوت می‌شود، یا خودش آن را مطالعه می‌کند، قلبش خاشع گردد، پس انسانهایی که نه تنها در برابر قرآن خاشع نمی‌شوند، بلکه از در مخالفت و انکار آن بر می‌آیند قلبهایشان از کوه هم سخت‌تر و نفوذ ناپذیرتر است.

همچنین پروردگار با عظمت ما در (آیه 31 از سوره رعد) می فرماید: «وَلَوْ أَنَّ قُرْءَانًا سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ أَوْ قُطِعَتْ بِهِ الْأَرْضُ أَوْ كَلِمَ بِهِ الْمَوْتُ» (و اگر قرآنی بود که کوهها از هیبت آن به حرکت در می آمد و زمین می شکافت یا مردگان با آن به سخن در می آمدند (بدون شک آن همین قرآن بود).

قرآن عظیم الشأن کتاب است که یک هزار و چارصد سال قبل انقلاب را در عالم بشریت پر با نمود، نور این کتاب چنان با قوت صلابت و با عظمت است که تا بشر زنده است نور آن به خاموشی نخواهد گراید.

قرآن عظیم الشأن مشعلی است که آن خاموش نمی شود و چراغیست که روشنی آن فرو نمی نشیند، در یایی است که عمق آن از تصور ها بیرون است.

قرآن کریم، کتابیست که حق و باطل را از هم جدا می کند، شک و تردید را از اذهان دور می سازد، خواندن و شنیدن آن قلب را صیقل و جلا می دهد، اطمینان و آرامش را به انسان به ارمغان می آورد.

در فضیلت قرآن عظیم الشأن پیامبر بزرگوار اسلام با زیبایی خاصی میفرماید: « خیرکم من تعلم القرآن و علمه » (صحیح البخاری). (بهترین شما کسی است که قرآن را می آموزد و بدیگران تعلیم میدهد.)

همچنان در حدیث دیگری از ابن مسعود روایت است که پیامبر اسلام فرموده است «من قراء حرفاء من کتاب الله فله به حسنة والحسنة بعشر امثالها لا اقول آلم حرف بل الف حرف ولام حرف وميم حرف.» (سنن ترمذی و دارمی .)

(کسیکه حرفی از کتاب الله (قرآن) را بخواند برایش به آن (يك حرف) يك حسنه است و حسنه به ده چند است، من نمی گویم که آلم (الف لام ميم) يك حرف است بلکه الف يك حرف ولام يك حرف است وميم حرف دیگری است) یعنی تلاوت آلم سی حسنه دارد.)
همچنان در حدیث دیگری که روای آن حضرت عمر رضی الله عنه است آمده است که: تلاوت قرآن قلب را جلا میدهد: « ان هذه القلوب تعدأ كما يعدأ الحديد اذا اصابه الماء قيل يا رسول الله وما جلاءها قال كثرة ذكر الموت و تلاوت القرآن » (شعب ایمان بیهقی) (بیگمان آیت قلب ها زنگ آلود میگردد مانند آنکه آهن در (اثر تماس) به آب زنگ آلود میشود. از پیامبر اسلام پرسیده شد که جلای آن به چه چیز هاست؟ فرمودند: به یاد آوری نمودن زیاد از مرگ و تلاوت قرآن پاک.)

قرآن کتابی است که خالق تمام هستی آن را برای هدایت ما انسانها بر پیامبران نازل فرموده است.

پس بدون شک کامل ترین کتاب در جهان است و چون کاملترین است حتماً در زندگی ما نقش حیاتی و اساسی دارد.

قرآن کتابی نیست که فقط برای هدایت مردمان که یک هزار چارصد سال قبل می زیستند نازل گردیده باشد، بلکه قرآن کتابی است برای بشریت و در طول تاریخ بشریت تا اینکه بشریت زنده است، قرآن مورد رهنمایی ایشان میباشد.

زمانی انسان میتواند به ترقی اصلی و واقعی و کشفیات بزرگی دست یابد، که هدایات قرآنی گوش فرا دهد. زمانی میتواند به سعادت اصلی و ابدی دست یابد که به قرآن کریم مراجعه می نمائیم، قرآن عظیم الشأن با زیبایی خاصی میفرماید: « آیا برابرند آنان که می دانند و آنان که نمی دانند؟ »

اکثریت مطلق از علماء و دانشمندان بزرگ جهان به این امر معترف اند که با وجود تمامی اختراعات خود، هنوز قطره ای کوچک از دریای بیکران علم الهی را کشف ننموده اند.

تجربه نشان داده است که هر کسی با قرآن دوست باشد، آن را بخواهد و برای او ارزش قائل باشد قرآن جواب اعتماد او را خواهد داد او را تنها نمی گذارد، در غم و شادی همراه اوست و شادابی و نشاط را برای او به همراه خواهد آورد. نباید فراموش کنید که: قرآن کریم دوست نیمه راه نیست. قرآن کتابی است که انسانها را به عبادت همراه با روحیه و نشاط و شادی دعوت می نماید. اگر دوست انسان قرآن کریم باشد حتماً طرفدار این دوستی خداست و چه کسی قوی تر و مطمئن تر از خداوند متعال است و چه کسی قوی تر و مطمئن تر از خداوند متعال در حمایت از کسی؟ انسان با زندگی با قرآن روحیه بالایی پیدا می کند. متوجه می شود که خداوند متعال هر لحظه با او در حال گفتگو است. پس خود به خود حالت شادمانی و سرور به او دست می دهد و سبب می شود که زندگی را با خوشی سپری نماید.

قرآن راه مبارزه با ظلم و زیر بار زور ظالم نرفتن را بخوبی به ما نمایش داده است راهی که نجات بخش توده های مردم مستضعف در طول تاریخ بوده است و مردم همواره با تکیه بر قرآن کریم، حضور در مساجد و شرکت در جلسات دینی توانسته اند با هم متحد شده و علیه کافران و ظالمان مبارزه نمایند. سراسر این کتاب آسمانی پر است از کلام شیرین و محترمانه که آگنده از آداب و احترام و شخصیت قائل شدن برای پدر و مادر و بزرگتران است. هرآنچه از کتب شاعران و آثار نویسندگان در باب ادب و احترام و نزاکت می جوئیم، همگی به یکباره در این کتاب مقدس و ادب آموز آمده است. کتابی که جهت سنین مختلف و در جوامع گوناگون با تفکرات و اعتقادات مذهبی متفاوت، کاربرد دارد.

این کتاب آسمانی نه تنها همواره وحدت و یکپارچگی مسلمانان را فراهم می کند بلکه اعتماد کلیه انسانهای روی زمین را درخواست می نماید. خداوند متعال جلّ عظمت در این کتاب مقدس از مسلمانان می خواهد که دست برادری به یکدیگر بدهند و از هرگونه تفرقه دوری نمایند.

زیرا هرگونه جدائی از یکدیگر زمینه را برای نفوذ مسلمانان فراهم می کند و موجب برادرکشی بین مسلمانان خواهد شد. جامعه اسلامی هرگز اجازه نفاق و جدائی بین برادران مسلمان را در یک جامعه اسلامی نخواهد داد.

قرآن به عنوان تکیه گاه مسلمانان جهان و عامل اتحاد در وحدت آنان همواره دیوار محکمی در برابر خواسته های غیر مشروع استعمارگران در سطح جهان بوده است. این کتاب آسمانی نقطه قوت مسلمانان و نقطه ضعف و خار چشم دشمنان اسلام و مسلمانان بوده و خواهد بود.

هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ ﴿٢٢﴾

اوست خدایی که غیر از او معبودی نیست داننده غیب و آشکار است اوست بخشنده مهربان.

(۲۲)

هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيْمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿٢٣﴾

اوست خدایی که جز او هیچ معبودی نیست، او پادشاه، منزّه، و بی عیب و نقص، امان دهنده و امنیت بخشنده، محافظ و مراقب، قدرتمند و غالب، بزرگوار و شکوهمند و والا مقام و صاحب بزرگی کامل است. پاک است الله از آنچه با او شرک می‌آورند. (۲۳)

«مَلِكٌ» به معنای مالک امور مردم و اختیاردار حکومت آنان است.

«قُدُّوسٌ» به معنای پاک و منزّه از هر عیب و نقص.

«الْمُهَيْمِنُ» به معنای صاحب سلطه و سیطره و مراقبت است. یعنی الله تعالی، احاطه کامل بر هستی دارد.

«سَلَامٌ» یعنی کسی که با سلام و عافیت برخورد می‌کند، نه با جنگ و ستیز و یا شرّ و ضرر. وبا تمام وضاحت این فهم را می‌رساند که الله تعالی هیچ گونه ضرری را به مخلوق خود نمی‌رساند.

«مُؤْمِنٌ» نیز یعنی کسی که به تو امنیت می‌دهد و تو را در امان خود حفظ می‌کند.

«جَبَّارٌ» به دو معنای قادر بر جبر و جبران کننده آمده است.

«الْمُتَكَبِّرُ» (شایسته عظمت و بزرگی، والامقام).

هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿٢٤﴾

اوست خداوند آفریدگار پدید آور صورت دهنده، نام‌های نیک تنها برای اوست، آنچه در آسمانها و زمین است او را تسبیح می‌گویند، و او غالب باحکمت است. (۲۴)

شناخت اَسْمَاء و صفات الله:

خداشناس‌ترین انسان؛ شخصی است که از الله تعالی بیشتر می‌ترسید و تقوای بیشتری داشت باشد. مفسرین بدین نظر اند شخصی که بخواهد پروردگارش را بشناسد و یا شناختش را نسبت به الله تعالی تکمیل نماید در برابرش، هیچ راهی جز شناخت وی از راه نصوص و حیانی که؛ اوصاف و اعمال و اَسْمَاء وی را صراحتاً بیان می‌دارند را دیگری وجود ندارد؛ زیرا خداوند متعال را نمی‌توان با چشمان و یا در دنیا مشاهده کرد، پس باید کوشید که با مراجعه به نصوص دینی وی را شناخت.

الله تعالی خود را برای بندگان خویش چنین تعریف و بیان می‌دارد: «اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ» (سورة البقرة: 255).

(الله آن ذاتی است هیچ معبودی برحق غیر از او وجود ندارد (که) همیشه زنده و پایدار است (تدبیر تمام کائنات در دست اوست)، او را نه پینکی می‌آید و نه خواب یعنی از کائنات یک لحظه غافل نمی‌باشد) هرچه در آسمان‌ها و هر چه در زمین است خاص از اوست، کیست که نزد او شفاعت کند مگر به اجازه او، آنچه را که پیش روی آنها است و آنچه را که پشت سر آنها است می‌داند (یعنی از احوال حاضر و آینده انسانها باخبر است) و مردم از علم او آگاهی نمی‌یابند، مگر آن مقداری که او بخواهد. کرسی او

آسمان‌ها و زمین را فرا گرفته است، و نگهداری آنها (آسمانها و زمین) او را خسته نمی‌سازد، و او عالیت‌ر و بزرگ‌تر است. (همچنین طوریکه در آیه (23 سورة الحشر) خواندیم: «خداوند آن ذاتی است که جز او معبود حقی وجود ندارد؛ او فرمانروا، منزّه، بی‌عیب و نقص، امان‌دهنده و امنیت بخشنده، محافظ و مراقب، قدرتمند و چیره، بزرگوار و شکوهمند، و والامقام و فرازمند است».

علم به صفات و أسماء الله:

قبل از همه باید گفت که: علم صفات و أسماء خدا یکی از دو رکن توحید است، اهمیت علم به أسماء و صفات خداوند متعال در این است که شناخت آنها یکی از دو رکن توحید به شمار می‌آید و توحید بزرگ‌ترین مسئله‌ای است که انبیاء علیهم السلام برای تثبیت آن آمده‌اند.

خواننده محترم!

در این هیچ جای شک نیست که ایمان با علم و عمل افزایش می‌یابد؛ هر اندازه که علم انسان نسبت به الله تعالی و عظمت اش بیشتر شود، به همان اندازه، ایمان وی نیز زیاد خواهد شد. همچنین هرگاه انسان به اوامر خداوند متعال لبیک گوید، ایمانش سیر صعودی طی می‌نماید. و اگر علم و عمل انسان اندک باشد، ایمان نیز سیر نزولی طی خواهد نمود؛ خداوند متعال می‌فرماید: «وَإِذَا مَا أَنْزَلْتُ سُورَةً فَمِنْهُمْ مَّنْ يَقُولُ أَيُّكُمْ زَادَتْهُ هَذِهِ إِيْمَانًا فَأَمَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا فَزَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَهُمْ يَسْتَبْشِرُونَ ، وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ فَزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَىٰ رِجْسِهِمْ وَمَاتُوا وَهُمْ كَافِرُونَ » (سورة التوبة: 124-125). (و چون سوره ای نازل شود پس از میان آنها (منافقان) کسی هست که (به طور استهزاء) می‌گوید: ایمان کدام یک از شما را این (سوره) افزود؟ (بگو:) اما آنانی که ایمان آورده‌اند البته بر ایمان آنها افزوده است و آنها خوش و شادمان می‌شوند. ﴿125﴾ و اما آنانی که در دل‌هایشان مرض (شک و نفاق) است، (آن سوره) پلیدی بر پلیدی سابق‌شان افزود و سرانجام در حالت کفر می‌میرند).

بلی، مؤمنان آیات نازل شده و علوم و قوانینی را که در بر دارند، با عزم به عمل کردن به آنها تصدیق می‌نمایند. و این، باعث افزایش ایمان آنها می‌گردد. اما منافقان به خاطر تکذیب آیات الهی و عدم استجابت، کفرشان افزایش می‌یابد. علم به أسماء و صفات خداوند متعال، درک معنای آنها، عمل به محتوایشان و خواستن از خداوند متعال بوسیله‌ی آنها در دل بندگان خدا تعظیم، تقدیس، محبت، امید، ترس، توکل، و انابت ایجاد می‌کند؛ طوری که خداوند متعال در دل آنها به مثل اعلی در خواهد آمد که هیچ شریکی در ذات و صفاتش ندارد. همچنین هیچ کس نمی‌تواند چنین جایگاهی در قلب انسان داشته باشد. اینجا است که توحید قلبی متحقق می‌گردد، عبودیت خداوند متعال تجلی پیدا می‌کند، دلها در برابر عظمت و جلال خداوند خاشع و فروتن می‌گردند و تمام وجود انسان در برابر قدرت باری تعالی سر تعظیم فرود می‌آورد.

تعداد نامهای خداوند متعال:

تعداد از علماء معتقدند که نامهای خداوند منحصر به نود و نه اسم‌اند و بیشتر از این نیستند و در این راستا از حدیث پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم استدلال می‌نمایند که بر همین عدد تصریح نموده است.

ابن حزم می‌گوید: «خداوند دارای نود و نه نام است که معروف به أسماء الله الحسنى هستند و هر کس از طرف خودش، چیزی به آنها اضافه کند، در این باره دچار انحراف شده است. و آنها همان اسم‌هایی هستند که در قرآن و سنت ذکر شده. (المحلی (30/1) ابن حزم.)

ایشان با سند خودش این حدیث را آورده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «خداوند نود و نه اسم دارد. یعنی یکی کمتر از صد. هر کس که آنها را حفظ نماید، به بهشت می‌رود». در روایت هم‌نام که یکی از راویان این حدیث است علاوه بر آن، آمده است که: «خداوند فرد است و عدد فرد را دوست دارد».

سپس ابن حزم می‌گوید: «به صحت رسیده است که خداوند دارای نود و نه اسم می‌باشد؛ لذا برای هیچکس جایز نیست که برای خداوند نام دیگری را جایز بداند، چرا که پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم فرمود: «خداوند نود و نه اسم دارد یعنی یکی کمتر از صد» (المحلی (30/1) ابن حزم.)

اما جمهور علماء منحصر دانستن نامهای خداوند را در این تعداد نمی‌پسندند. و آنچه که آنها را به این سمت سوق داده است، وجود نصوصی است که دال بر این است که تعداد آنها بیشتر از این می‌باشد.

ابن حجر عسقلانی / می‌گوید: «جمهور علماء معتقدند که نامهای خداوند متعال در این تعداد منحصر نمی‌شود؛ بلکه بیشتر از این است و امام نووی نقل کرده است که علماء بر این رأی، اتفاق نظر دارند... و این دیدگاه را روایت ابن مسعود از رسول الله ص که امام احمد آن را روایت کرده و ابن حبان آن را صحیح دانسته، تأیید می‌نماید: «أَسْأَلُكَ بِكُلِّ اسْمٍ هُوَ لَكَ، سَمِيَتْ بِهِ نَفْسُكَ، أَوْ أُنْزِلَتْهُ فِي كِتَابِكَ، أَوْ عَلَّمْتَهُ أَحَدًا مِنْ خَلْقِكَ، أَوْ اسْتَأْثَرَتْ بِهِ فِي عِلْمِ الْغَيْبِ عِنْدَكَ، أَنْ تَجْعَلَ الْقُرْآنَ رَبِيعَ قَلْبِي، وَنُورَ صَدْرِي، وَجَلَاءَ حُزْنِي، وَذَهَابَ هَمِّي». «الهی! من بوسیله‌ی هر اسمی که خود را بدان نام نهاده‌ای، یا در کتابت نازل نموده‌ای، یا به یکی از مخلوقات تعلیم داده‌ای، یا ترجیح داده‌ای که نزد تو در علم غیب بماند، از تو مسألت می‌نمایم که قرآن را بهار دلم، نور سینه‌ام و برطرف کننده‌ی غم و اندوه من بگردانی».

أَسْمَاءُ اللَّهِ وَارْدَةٌ فِي كِتَابِ اللَّهِ:

أَسْمَاءُ اللَّهِ که در کتاب الله ذکر گردیده اند عبارتند از:

- 1- الله: معبود مطلق، 2- الاحد: یگانه، 3- الاعلی: والا در ذات و صفات، 4- الاکرم: نیکوکار، 5- الإله: معبود به حق، 6- الاول: اول بلا ابتداء، 7- الآخر: آخر بلا انتها، 8- الظاهر: بلندمرتبه و غالب، 9- الباطن: نهان و ناپیدا، 10- الباری: آفریدگار، 11- البر: خیر و نیکوکار، 12- البصیر: بینا، 13- التواب: بسیار توبه‌پذیر، 14- الجبار: بسیار قادر و عظیم، غلبه‌کننده، 15- الحافظ: نگهدار، 16- الحسیب: مراقب و حسابرس، 17- الحفیظ: بسیار نگهدار، 18- الحفی: مهربان، 19- الحق: حق، 20- المبین: آشکار، 21- الحکیم: با حکمت، 22- الحلیم: بردبار، 23- الحمید: ستایش شده، 24- الحی: زنده، 25- القيوم: (پاینده) بی نیاز، 26- الخبیر: آگاه، 27- الخالق: آفریننده، 28- الخلاق: بسیار آفریننده، 29- الرئوف: بسیار مهربان، 30- الرحمن: بخشاینده، 31- الرحیم: مهربان، 32- الرزاق: روزی‌دهنده، 33- الرقیب: مراقب، 34- السلام: مبرا از عیب، 35- السميع: شنونده، 36- الشاکر: سپاسگزار، 37- الشکور: بسیار سپاسگزار، 38- الشهيد:

حاضر و گواه، 39- الصمد: کسی که برای رفع همه‌ی نیازها رو به سوی او می‌شود، 30- العالم: دانا، 41- عزیز: شکست‌ناپذیر، 42- العظیم: بزرگوار، 43- العفو: بسیار باگذشت، 44- العليم: بسیار دانا، 45- العلی: دارای علو مطلق، 46- الغفار: بسیار آمرزنده، 47- الغفور: آمرزنده، 48- الغنی: دارای غنای مطلق، 49- الفتاح: گشاینده، 50- القادر: توانا، 51- القاهر: غالب و مسلط، 52- القدوس: منزّه، 53- القدير: توانا، 54- القريب: نزدیک، 55- القوی: نیرومند، 56- القهار: بسیار غلبه‌کننده، 57- الكبير: بزرگ، 58- الکریم: صاحب کرم، 59- اللطيف: باریک بین آگاه، 60- المؤمن: ایمنی بخش، 61- المتعال: بزرگوار و والا، 62- المتکبر: برتر از آن که بر کسی ستم کند، 63- المتین: استوار، 64- المجیب: اجابت‌کننده، 65- المجید: صاحب مجد و بزرگواری، 66- المحيط: احاطه‌کننده بر همه هستی، 67- المصور: صورتگر، 68- المتقدر: توانا و قدرتمند، 69- المقیت: روزی‌دهنده، 70- الملك: پادشاه، 71- الملیک: پادشاه توانا، 72- المولی: سرور و سرپرست، 73- المهیمن: مطلع بر نهان و آشکار، 74- النصیر: یار و پشتیبان، 75- الواحد: تنهای بی‌نظیر، 76- الوارث: وارث، 77- الواسع: گشاینده، 78- الودود: بسیار مهربان، 79- الوکیل: حافظ و نگهبان، شاهد، 80- الولی: سرپرست و یاور، 81- الوهاب: بسیار بخشنده.

أسماء الله وارده در احادیث نبوی:

اسماء الله که در احادیث صحیح رسول الله صلی الله علیه وسلم وارد گردیده است عبارتند از:

82- الجمیل: زیبا، 83- الجواد: بسیار بخشنده، 84- الحکم: دادگر عادل، 85- الحی: صاحب حیا، 86- الرب: پروردگار، 87- الرفیق: دارای رفق و مهربانی، 88- السبوح: بی‌نهایت منزّه، 89- السید: سرور و آقا، 90- الشافی: شفا‌دهنده، 91- الطیب: پاک، 92- القابض: پس‌گیرنده، 93- الباسط: گستراننده، 94- المقدم: جلو‌برنده، 95- المؤخر: تأخیر‌دهنده، 96- المحسن: احسان‌کننده، 97- المعطی: عطا‌کننده، 98- المنان: دهنده نعمت‌های بزرگ، 99- الوتر: منفرد و تک و تنهای بی‌مانند.

{ البته لازم به ذکر است که هر چقدر بخواهیم معانی این کلمات (اسماء و صفات خداوند) را دقیق بنویسیم ولی باز هم در برگیرنده معانی و محتوای دقیق زبان عربی نمی باشد. زیرا ترجمه، با عین زبان اصلی مشابه نیست و دربرگیرنده تمام آن معنای زبان اصلی نخواهد بود. }

این بود ذکر 81 اسم در قرآن کریم و 18 اسم در سنت رسول خدا صلی الله علیه وسلم که آنها را بعد از پیگیری در قرآن و سنت جمع آوری کرده ایم هر چند که در اسم (الحفی) مترددم، زیرا بصورت مقید در کلام خدا به نقل از ابراهیم؛ آمده است: « قَالَ سَلَامٌ عَلَيْكَ سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي إِنَّهُ كَانَ بِي حَفِيًّا » (مریم / 47)

و همچنین نسبت به «محسن» این تردید وجود دارد، چون ما درباره روایان این حدیث که در طبرانی وارد شده است اطلاعی حاصل نکردیم، ولی شیخ الاسلام آن را از جمله أسماء الله برشمرده است.

و بعضی از أسماء الله به صورت مضاف می‌باشند، مانند؛ (مالک الملک، ذو الجلال و الاکرام).

پایان

منابع و مأخذ های عمده:

- تفسیر و بیان کلمات قرآن کریم (تألیف شیخ حسنین محمد مخلوف و اسباب نزول علامه جلال الدین سیوطی ترجمه از عبد الکریم ارشد فاریابی)
- تفسیر انوار القرآن - نوشته: عبدالرؤف مخلص هروی
- فیض الباری شرح صحیح البخاری داکتر عبد الرحیم فیروز هروی
- تفسیر طبری - امام المفسرین
- تفسیر المیزان
- تفسیر پرتوی از قرآن
- تفسیر القرآن الکریم - ابن کثیر (متوفی سال 774 هـ)
- مفردات الفاظ القرآن، از راغب اصفانی
- تفسیر معارف القرآن مؤلف حضرت علامه مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی مترجم مولانا محمد یوسف حسین پور
- تفسیر فی ظلال القرآن، سید قطب (متوفی سال 1387 هـ)
- تفسیر نور تألیف دکتر مصطفی خرّم دل
- صحیح مسلم
- صحیح البخاری